

بزرگمردان
 بزرگمردان
 بزرگمردان
 بزرگمردان
 بزرگمردان

در شاوخته

ویژه نامه
بیست و چهارمین
سالید عروج خونین
شهید وحدت مله،
استاد عبدالعلی مزاری

آنچه در این شماره می خوانید:

- چرایی بازخوانی مدام «مصحف مبین» مزاری
- شهید مزاری و مساله دولت ملی
- جایگاه امنیت در اندیشه شهید مزاری
- بابه مزاری به مثابه یک استثنا
- «مساله»ی تاریخی سیاست در افغانستان از دیدگاه شهید مزاری
- شهید مزاری؛ آگاهی تاریخی و استراتژی مقاومت
- رهبر شهید مزاری و مبارزه با تحقیر های سیستماتیک
- سنخ شناسی رویکرد های معطوف به مزاری
- شهید مزاری و دگر دیسی در مناسبات قدرت
- «عدالت به مثابه انصاف» در گفتمان شهید مزاری
- شهید مزاری؛ الگو های نوین رهبری سیاسی و تعامل با مردم
- صلح در اندیشه شهید مزاری
- مزاری و محبوبیت
- و ...

بزرگمردان
 بزرگمردان
 بزرگمردان
 بزرگمردان
 بزرگمردان

شهید مزاری و مسأله‌ی دولت‌مندی



حسین رضا خاوری

مسأله همانا تولد دردناک و خون‌بار «دولت ملی» در افغانستان است، دولتی که بر اساس خط‌مشی عدالت بتواند وحدت ملی را ایجاد کند، یک ملت واحد بسازد و مردم را از ورطه‌ی نیستی و نابودی بی‌پایان نجات دهد. جنگ‌های داخلی نبرد بر سر تاسیس دولت بود اما به نتیجه نرسید. افغانستان از پا افتاد. مردمانش به پراکنده‌ترین و سستمدیده‌ترین ملت در منطقه بدل شده، چنان‌که هیچ کشوری در تحقیر و انسانی‌زدایی از ملت افغانستان کوتاهی نمی‌کند. عناصر مشترک مانند دین، زبان، نژاد و تاریخ مشترک نه تنها نمی‌تواند جلوی این تحقیرکردن‌های پی‌پی را بگیرد بل بر آن سرپوش می‌نهد و از بقای آن محافظت می‌کند! این وضعیت یک‌شبهه پدید نیامده و یک‌شبهه هم رفع نمی‌شود. جنگ‌های داخلی تنها یک برهه از این پازل نیستی تاریخی است، برهه‌ای که در عین حال بهترین فرصت برای تغییر مسیر تاریخ افغانستان بود اما از کف رفت و اوضاع ما بدتر شد. ولی نیاز از سال‌ها یعنی ساختن یک دولت ملی همچنان باقی و برآورده نشده مانده است. تنها یک دولت ملی مقتدر می‌تواند منزلت انسانی و شوکت تاریخی ملت افغانستان را به آن‌ها بازگرداند. در خصوص مسأله‌ی دولت ملی، دیدگاه شهید وحدت ملی استاد مزاری چیست؟

با سقوط دولت نجیب، خلأ قدرت پیش آمد. حکومت مجاهدین قادر به پرکردن آن خلا و برپایی قدرت نشد. دولت ربانی یک دولت ملی نبود. حزب جمعیت خود را فاتح دولت می‌پنداشت و طریقت انحصارگرایی پیشه ساخت، و در تشکیل دولت ملی شکست خورد. دولت ربانی به جای این‌که اولویت را به تشکیل دولت ملی از طریق مشارکت عادلانه‌ی احزاب در بدنه‌ی دولت بدهد اما اولویت را به خلع سلاح احزاب داد و به خاطر آن به جنگ‌های زیادی دامن زد. مردم شاهد یک دولت انحصارگرا بود. دولت نیز فراتر از دشمنی با احزاب اما صراحتاً با مردم دشمنی ورزید، به مردم حمله می‌کرد و از نابود کردن زندگی آنان ابایی نداشت. این مردم‌ستیزی علنی و عمدی قابل قبول نبود، نه مردم آن را تحمل می‌کرد و نه احزاب نماینده‌ی آن‌ها. دولت ملی به وجود نیامد. فرصت حاکمیت مردم از کف رفت و در خاک نابودی خفت. بخت تعیین سرنوشت سیاسی توسط خود مردم همواره در دسترس مردم قرار ندارد، بل به ندرت پیش می‌آید. آن زمان این اقبال و امکان نزدیک شده بود اما در هم کوبیده و نابود شد.

ایجاد وحدت ملی و نجات ملت از چرخه‌ی نیستی را نه تنها ملت و احزاب از دولت طلب داشتند بل این مطالبه‌ی تاریخ از هر دولتی است که بر سر کار می‌آید. این تاریخ و روح زمانه است که رسالت نجات مردم از وضعیت ناانسانی و ستم‌دگی را بر دوش دولت و احزاب و رهبران می‌نهد.

مردم افغانستان بارها در عرصه‌ی نظامی پیروز شده‌اند، در ابرقدرت زمانه یعنی انگلیس و روسیه را شکست داده‌اند اما در عرصه‌ی سیاسی شکست خورده‌اند، شکستی سخت و عجیب، و هرگز قادر به ایجاد دولتی نشده‌اند که در بین مردم ریشه داشته باشد و امنیت و سعادت مطلوب را برای آنان به ارمغان آورد. رهبر شهید به این تفاوت (پیروزی در عرصه‌ی نظامی و شکست در عرصه‌ی سیاسی) اندیشیده و یک قاعده‌ی سیاسی و اساسی کشف کرده: پیروزی جایی است که مردم حضور دارد و شکست جایی است که مردم حذف شده. این مردم است که سرنوشت پیروزی یا شکست دولت را تعیین می‌کند. برای این‌که دولت به ثبات برسد و مردم به امنیت، هیچ چاره‌ای نیست جز این‌که دولت در بند دل مردم خانه کند، در بین مردم ریشه بدواند، «پایه‌ی مردمی پیدا کند». دولت باید مردمی و ملی شود، تا بتواند در برابر توفان‌های زمانه و مداخله‌های دولت‌های دزدانه تاب آورد. دولتی که از آن مردم باشد، مردم در تمام لحظات و با تمام وجود حافظ آن هستند. در بزرگ‌ترین جنگ‌های داخلی، استاد مزاری از مردم و نهادینه‌سازی حضور و مشارکت مردم در ساختار قدرت سخن می‌گفت. مردم ابرقدرت بزرگی را به زانو درآورده بودند و تعیین سرنوشت سیاسی، حق مردم بود. این حق و حضور فعال باید نهادینه می‌شد. به‌راستی، اگر حضور مردم راز پیروزی‌ها است، این حضور باید نهادینه و ساختارمند شود. دولت مجاهدین



نتوانست یا نخواست که این حضور را به نحو عادلانه، نهادینه سازد. فرصت ایجاد دولت ملی و وحدت ملی از کف رفت. گرچه تاریخ دوباره چنین فرصتی به دولت و ملت افغانستان داده اما مشکل هنوز باقی است و فرصت در حال زوال.

این‌که شهید مزاری مسیر تاریخ افغانستان را تغییر داده، به همین کشف او برمی‌گردد. بحران هستی دولت ملی حل نمی‌شود مگر این‌که «پایه‌ی مردمی» پیدا کند. این‌جا است که قانون، انتخابات و تعیین سرنوشت سیاسی توسط آراء مردم پیش می‌آید و جایگاه پیدا می‌کند. انتخابات در گذشته نیز بوده اما آزاد، عادلانه و مطابق با نفوس نبوده است. یعنی برابری و عدالت در رأی و انتخاب وجود نداشته است و لذا ساختاری که از دل آن فراهم آمده، فاقد عدالت بوده. مثلاً یک منطقه‌ی ۱۵ هزار نفری در مشرقی یا جنوبی با یک منطقه‌ی ۱۵۰ هزار نفری در مناطق مرکزی، هر دو سهم برابر در ساختار قدرت داشته، درحالی‌که ۱۵ هزار رأی با ۱۵۰ هزار رأی برابر نیست. خواست تعدیل اداری ساختارهای قدرت به عدالت و برابری آراء مردم برمی‌گردد. پس، انتخابات گذشته هیچ وقت مردمی و قانونی نبوده و ساختارها و نهادهای بر ساخته نیز پایه‌ی مردمی نداشته و دوام نیاورده است. داشتن پایه‌ی مردمی و قانونی نزد شهید مزاری یک امر اساسی و بنیادین است، و برای جانداختن آن از جان شریفش مایه گذاشت. این امر غیرقابل معامله بود. چون پای دولت جدید، وحدت ملی، تمامیت ارضی و تغییر مسیر آینده‌ی افغانستان در میان بود. اما حزب حاکم به این امر تن نمی‌داد. استاد مزاری نیز از موضع مقاومت عدالت‌خواهی کوتاه نمی‌آمد. او به آینده‌ی اطمینان‌بخش امید داشت، به آینده‌ای که در آن آزادی و حقوق برای همه اتباع افغانستان و به نحو برابر ارزش داشته باشد. او برای تحقق همین حیات سیاسی جدید مبارزه می‌کرد و همواره می‌گفت که جنگ تعیین‌کننده نیست. راه حذف پایان یافته است. با منطق اصالت زور و تانک و پول نمی‌شود حکومت کرد. باید در راه تفاهم و پذیرش همدیگر قدم گذاشت. خلاصه، دولت باید مردمی باشد، یعنی پایه‌ی مردمی پیدا کند. داشتن پایه‌ی مردمی بدون مشارکت مردم به دست نمی‌آید. مشارکت بی‌حساب و کتاب نمی‌شود، بل باید تحت قانون انجام شود، و قانونی بهتر از برابری مردم نیست. هر فرد یک رأی برابر در تعیین سرنوشت خود. هر قانونی که برابری مردم را نقض کند، خلاف وحدت ملی است.

بنابراین، استاد مزاری حقوق مردم را مطالبه می‌کرد و سه خواست مشهور داشت: رسمیت مذهب شیعه، تعدیل ساختارهای اداری و مشارکت در تصمیم‌گیری. پرسشی به نظر می‌آید و آن این است: تأکید بر مذهب و قومیت چگونه با وحدت ملی سازگار است؟ پاسخ این پرسش را باید از دید «الهیات قدرت» نزد مزاری بررسی کرد. شهید مزاری به «الهیات اخوت» در مناسبات قدرت معتقد بود. لذا برادری ملت‌های افغانستان را مطرح می‌کرد، و برادری به معنای برابری حقوق است و دشمنی ملت‌ها را یک فاجعه‌ی بزرگ و خطای سیاسی نابخودنی می‌دانست. او از اقوام محروم و حقوق آن‌ها سخن می‌گفت و در عین حال برای ایجاد وحدت ملی می‌کوشید و آن را یک اصل می‌دانست. این حق‌خواهی ملت‌های محروم نقض غرض نیست. وحدت ملی در گذشته وجود نداشت. چون کثرت اقوام و ملت‌ها از ساختارها و مناسبات قدرت حذف شده بود. وحدتی که بر پایه‌ی حذف بنا شود، وحدت ملی نیست. استاد مزاری اشتراک عادلانه‌ی اقوام و رسمیت مذهب تشیع را مطرح می‌کرد؛ چون این شکاف‌های قومی و مذهبی را همچون «پل وصل» تلقی می‌کرد که دو سوی فاصله را به یکدیگر وصل و متحد می‌کند. او می‌کوشید فاصله‌های اقوام و مذاهب (که بخشی از واقعیت‌های عینی و انکارناپذیر افغانستان بود) را به عنوان پلی به سوی وحدت ملی مطرح کند. بدون رسمیت مذهب و مشارکت اقوام و پذیرش یکدیگر ممکن نیست که بتوان از روی این شکاف‌ها و گسست‌های عینی جهش کرد و به وحدت ملی رسید. چون واقعیت‌های عینی را نمی‌توان انکار و سرکوب کرد. آن‌هایی که انکار می‌کنند، بیشتر دنبال امتیازطلبی‌اند. جالب است که جبهه‌ی حاکم همگی در نابودی الهیات اخوت و ایده‌ی برادری ملت‌های افغانستان اهتمام وافر داشته‌اند.

سیاف در اظهار دشمنی با هزارها پنهان‌کاری نمی‌کرد و جنگ‌های متعدد به راه انداخت. او به تکفیر و «الهیات نفرت» باور داشت و دشمنی‌اش با شیعه را علناً تبلیغ می‌کرد، درحالی‌که با محسنی مشکلی نداشت. محسنی هم با سیاف شیعه‌ستیز مشکلی نداشت اما مزاری را محارب می‌خواند. ربانی نیز فتوای تکفیر دوستم را صادر کرده بود، درحالی‌که فتح مزار و سقوط دولت کابل را مدیون همکاری او بود. جالب است که هر سه رهبر در تکفیرگری شریک بودند و جبهه‌ی متحد «الهیات نفرت» را تشکیل داده بودند و بر پایه‌ی آن به تضادهای قومی و مذهبی همچون بانک سلطه‌طلبی و امتیازخواهی می‌نگریستند. مزاری با طرح «الهیات اخوت» با این جبهه‌ی متحد نفرت مبارزه می‌کرد و فتوای ربانی را از جهات اسلامی، انسانی و ملی مردود و به ضرر وحدت ملی و تمامیت ارضی افغانستان می‌دانست.

بنابراین، استاد مزاری معتقد بود که بحران اصلی افغانستان بحران دولت ملی است. برای این‌که یک دولت ملی به وجود بیاید، دولت باید پایه‌ی مردمی داشته باشد و در بند دل مردم خانه گزیند، نه در بند وابستگی به قدرت‌های خارجی. همچنین، در قسمت مردم نیز شهید وحدت ملی به طرح «الهیات اخوت» و برادری ملت‌های افغانستان معتقد بود و آن را در برابر جبهه‌ی متحد «الهیات نفرت» مطرح کرد که جناح دولت تحت شاکله‌ی آن عمل می‌کرد. طرح برادری ملت‌ها به معنای برابری قانونی تمام شهروندان در حقوق و آزادی‌ها است. ساختارها، نهادها و مناسبات قدرت باید بر اساس برادری و عدالت شکل بگیرد. ملت‌ها و مذاهب در این راستا پلی به سوی وحدت ملی اند. شهید وحدت ملی این پل وحدت ملی را برای نجات ملت افغانستان از ورطه‌ی نیستی ساخته و به یادگار نهاده است. آینده‌ی انسانی در آن سوی این پل چشم به راه ما است. البته کسانی هستند که به تخریب این پل همت گماشته‌اند. پس، مراقبت و هوشیاری لازم است.

در سال ۱۳۹۷
شماره پنجم • شنبه ۱۸ • حوت ۱۳۹۷
۹ مارس ۲۰۱۹ • قیمت: ۲۰ افغانی
۲

سیمای خردوگام به هدف تحول

هنگامی که بر آن شدیم تا با جمعی از جوانان صاحب درد و درک بامیانی، سیمای خرد را در زمانه‌ی عسرتی به تصویر کشیم که قلم‌ها نمی‌دوند مگر بر مدار طمع کسب امتیاز، و نمی‌نگارند مگر به مدح یا دشنام و نمی‌نویسند مگر ثنای چاپلوسانه و یا هجو عقده‌مندانه، همت آن داشتیم تا فرهنگ را، محور کار خویش قرار دهیم و در فضای بامیان و خطاب به مخاطبان بامیانی و جویندگان معرفت و مشتاقان آگاهی، به قدر وسع و توان خویش، متاعی از جنس خرد و عقلانیت را به پیشکش آوریم. ما سودای سیاست نداشتیم و نداریم. سیاست در این ملک تابع نگاه‌های مقطعی و موسمی است. با وزش هر نسیمی، سیاست‌پیشگان نیز رنگ عوض می‌کنند و جبهه بدل می‌نمایند. معتقد بوده و هستیم که اگر همین بنیاد نیمه جان دموکراتیک، طعمه‌ی طمع اصحاب طالب قدرت نشود، افغانستان نرم نرمک و قدم به قدم، به سمت بهبود حرکت خواهد کرد و اگر چه که کند و آهسته و خزنده، لکن پیوسته و مداوم و تدریجی به سمت توسعه حرکت خواهد کرد. ما را وظیفه آن است تا بنیادی فراهم کنیم که بر آن بنیاد بتوان بنای شکوهمند سیاست و اقتصاد و جامعه‌ی انسانی و عقلانی را بنا نهاد. فرهنگ، همچون تهیابی است که سستی بنا، چه در حوزه‌ی چیدمان و گفتار و کرد و کار سیاسی و چه در عرصه‌ی اقتصاد و اجتماع، ریشه در سستی این تهیاد دارد و اگر بنا است که جامعه‌ی طوفان‌زده‌ی بلا دیده و رنج کشیده، به سمت بهبودی و آسایش گامی بردارد، ریشه‌ای‌ترین قدم‌ها را بایستی در عرصه‌ی فرهنگ جست.

بر کسی از اهل این دیار پوشیده نیست که استاد دانش، معاون محترم ریاست جمهوری، در میان اهالی دیار سیاست، مهربان‌ترین نگاه را نسبت به فرهنگ دارد و بی‌چشمداشت‌ترین مساعدت‌ها را تا کنون نسبت به اهل قلم و اندیشه می‌ذول داشته است. نگاه استاد دانش به فرهنگ نگاه مقطعی و موسمی نبوده و نیست. حتی آنان که کارنامه‌ی سیاسی او را به نقد می‌کشند و در میان گفتار و کردار سیاسی او، به درست یا غلط، خرده‌ها می‌جویند؛ فرهنگ دوستی او را امری اصیل و برخاسته از پیوند روحی و باور عمیق او به ساحت فرهنگ و ظرفیت‌های تحول‌آفرین آن برمی‌شمارند. او پیش از این، بنیاد اندیشه را در کابل بنا نهاد تا این موسسه فرخنده و خجسته، اشیانه‌ای باشد برای آنان که هم سودای خدمت به فرهنگ را دارند و هم سواد فهم و درک کژی‌ها و ناراستی‌هایش را. بنیاد اندیشه مامنی است برای آنان که خرد و عقلانیت و علم و دانش را، ناب و خالص و منزله از شائبه‌های سیاسی می‌جویند، تا لختی روح خسته از علم‌فروشی‌ها و قلم‌دوانی‌های کرایه‌ی و پژوهش‌های اجاره‌ای، در سایه‌ی آن بیازماید و زنگار سیاست‌زدگی و امتیاز طلبی از آن بزداید.

بر همین اساس، ما دست‌اندرکاران سیمای خرد، پیشنهاد راه‌اندازی نمایندگی بنیاد اندیشه در بامیان را، پیشنهادی صادقانه دانستیم و آن را برای بامیانی که از خلا درآورد کارهای فرهنگی جدی و عمیق در رنج است و علی‌رغم جایگاه کانونی خویش در تاریخچه‌ی تمدنی این دیار، امروز در قلمرو فرهنگ و اندیشه حاشیه‌نشینی اختیار کرده است، فرصتی قلمداد نمودیم تا فرزندان کوچک‌های خاک‌آلود بامیان را نیز سرپناهی فراهم آوریم از جنس خرد و اندیشه و فرهنگ. این شماره‌ی سیمای خرد، نخستین شماره‌ای است که بر اساس تغییرات جدید زیور طبع بر تن می‌کند. به این ترتیب سیمای خرد، از این پس تحت اشراف بنیاد اندیشه به کار خود ادامه می‌دهد و بخشی از این سازمان فرهنگی است و تحقق رسالت‌های ارزشمند آن موسسه در بامیان را بر عهده می‌گیرد. رویکرد حاکم بر این مجموعه همچنان یک رویکرد فرهنگی، اندیشه‌ورزانه و پژوهش‌گرانه است. پرداخت این موسسه به تمام معضلاتی که در این جامعه وجود دارد و مسیر انکشاف و توسعه‌ی آن را مسدود ساخته، رویکردی محققانه خواهد بود و نه بر اساس ادبیات عاطفی، عوام‌زده و پوپولیستی. ما هم به سیاست خواهیم پرداخت و هم به فرهنگ، اقتصاد و جامعه، منتها بر اساس ضابطه‌ها و معیارهای پژوهشی و در چارچوب ادبیات و نزاکت‌های حاکم بر این عرصه و مهم‌تر از همه، با هدف‌ها و اولویت‌هایی که بیش از همه اصلاح فرهنگ را دارای رجحان می‌داند و نه اهداف مقطعی و سطحی سیاسی.

شماره‌ی حاضر، ویژه‌نامه‌ای است که به پاس محرم حوت و سالاری که حماسه‌ی حوت را رقم زده، به بیان ابعاد شخصیتی و سیره‌ی سیاسی شهید وحدت ملی، استاد عبدالعلی مزاری می‌پردازد. برای سیمای خرد تعدد دیدگاه‌ها و تنوع نظرگاه‌ها به عنوان یک فرصت برای خلق گفتارهایی راه‌گشا تلقی می‌شود، هم از این رو، همچون گذشته، تنها محدودیت ما در چاپ مطالب ارسالی، رعایت ضوابط حاکم بر یک نگارش محققانه است.



سال نخست • شماره پنجم • شنبه ۱۸ حوت ۱۳۹۷

۹ مارس ۲۰۱۹ • قیمت: ۲۰ افغانی

۳



عیسی نوری (مسیح)

سوالاتی که نوشتار حاضر بر اساس ضرورت پاسخ‌گویی به آن شکل گرفته، پرسش از جایگاه امنیت در اندیشه‌ی شهید مزاری است. امنیت از مقولاتی است که از دیرباز با جوهره‌ی حیات انسانی پیوند داشته است. در افغانستان نیز به نظر می‌رسد که علی‌رغم آن که بحران امنیت یکی از جدی‌ترین چالش‌ها در این کشور محسوب می‌شود، اما هیچ پاسخ درستی نسبت به این مسأله تا کنون ارائه نشده است. فرضیه‌ی تحقیق حاضر نیز این است که شهید مزاری ناامنی را پدیده‌ای برخاسته از ساختار و مناسبات معیوب سیاسی و اجتماعی می‌داند. مزاری عدالت و پذیرش واقعیت‌های اجتماعی را به عنوان یگانه راه عبور از این بحران مطرح می‌کند.

۱. مفهوم شناسی واژگان کلیدی.

۱-۱. امنیت
از گذشته‌های دور تا کنون تلاش‌های زیادی جهت تعریف امنیت و به معنای دقیق‌تر پدیده‌شناسی امنیت انجام گرفته است اما این تلاش‌ها هنوز به نتیجه قطعی نرسیده است. بعنوان نمونه در حالی که برخی امنیت را مترادف با صلح تعریف کرده‌اند و معتقدند که امنیت جنبه تأمینی دارد؛ برخی دیگر، امنیت را فقدان تهدید تعریف کرده‌اند و حفظ و تأمین آن را از طریق افزایش توان نظامی امکان‌پذیر دانسته‌اند (عبدالله خانی: ۱۳۸۴، ۳۳). در کل چنانچه ذکر شد مفهوم امنیت بسیار پیچیده و گسترده است بهمین خاطر در حالیکه برخی از گفتمان امنیت سخن گفته‌اند، برخی دیگر از پدیده‌شناسی امنیت سخن به‌سمان آورده‌اند. امروزه مفهوم امنیت از معنای کلاسیک خود فاصله گرفته است. شاید بتوان گفت که برخی از علل این پیچیدگی بدلیل وابستگی این مفهوم به مفاهیم دیگری همچون قدرت، جنگ و صلح، سرشت انسان، منافع ملی، توسعه، سیاست، استراتژی و... مربوط می‌شود. بخاطر همین پیچیدگی برخی از اندیشمندان امنیت، مثل بوزان و دیگر اعضای مکتب کپنهاک، تلاش کرده‌اند آن را مستقل از مفاهیم دیگر تئوریزه کنند. بوزان در کتاب «مردم، دولت‌ها و هراس» در خصوص استقلال مفهوم امنیت از قدرت و صلح سخن گفته و آن را حداقل میان قدرت و صلح دانسته است (بوزان: ۱۳۷۸، ص ۱۵). بهرحال مراد ما از مفهوم امنیت رهایی از تهدید، آزادی از اضطراب و بیمناکی و داشتن اعتماد و اطمینان موجه و مستند است (میرعرب: ۱۳۷۹، ش ۹) و در رویکرد عینی به معنی فقدان تهدیدها نسبت به ارزش‌های اکتسابی قلمداد می‌شود.

۱-۲. هویت فرهنگی

برای هویت فرهنگی نمی‌توان تعریف دقیقی پیدا کرد. معمولاً تعریف فرهنگ و هویت را با هم ترکیب می‌کنند و بعنوان تعریف هویت فرهنگی در نظر می‌گیرند. این تعریف، تعریف علمی نیست. به نظر می‌رسد که هویت فرهنگی عبارت است از: «مجموعه ویژگی‌های پایدار تشکیل دهنده‌ی خلق و خوی افراد که در تمام نگرش‌های انسان ریشه دارد و در تمام ساحت‌های زندگی انسان به طور مستقیم یا غیر مستقیم ظهور و بروز پیدا می‌کند» (علیخانی: ۱۳۸۳، ۱۰۱).

۱-۳. فرهنگ سیاسی

فرهنگ سیاسی از مفاهیمی هست که بعد از بحث‌های توسعه مورد توجه قرار گرفته است. فارغ از بحث‌های تاریخی راجع به این اصطلاح می‌توان گفت: «فرهنگ

جایگاه امنیت در اندیشه شهید مزاری

بحران هویت در افغانستان از بحران‌هایی هست که همواره فعال بوده و این بحران از سه جهت افغانستان را مورد تهدید قرار داده است. از لحاظ هویت ملی ما همواره دچار بحران بوده‌ایم چون‌که ما بر مولفه‌های هویت ملی توافق نداریم. عدم توافق بر اموری همچون نمادهای ملی نظیر سرود ملی، پرچم و زبان و منازعه بر سر درج کلمه‌ی افغان در تذکرة‌های الکترونیکی از شواهد این مدعا است. در کنار این هویت ملی، خرده هویت‌هایی وجود دارند که می‌توانند منبع هویت‌ساز باشند و به آرمان‌های اجتماعی معنا ببخشند. ولی این هویت‌ها بدلیل نگاه حذفی از سوی قدرت‌های حاکم و نیز از سوی سایر هموطنان‌شان نه تنها مجال بازتعریف نیافته‌اند بلکه به فجیع‌ترین حالت ممکن سرکوب شده‌اند. عمل سرکوب حتی در صورت موفقیت‌آمیز بودن نوعی شکست هست چون هر عمل سرکوب با بازگشت سرکوب شدگان همراه است (بابی: ۱۳۷۹، ص ۴) و بدنبال آن هر بازگشتی با خشونت و ناامنی همراه است.

تضادهای فکری و اندیشه‌های نیز به نوبه خود در ناامنی و بحران‌های امنیتی نقش داشته است. از اختلاف‌های فکری گرفته تا اختلاف‌های قومی-مذهبی و تا نوع قرائت‌های درون فرقه‌ای از مذهب، همواره جریان‌ها و طیف‌های مختلفی را بوجود آورده که گاه و بیگاه تا سرحد تکفیر و فتوای جهاد پیش رفته و نمونه آنها را می‌توان در فتاوی تکفیری که از سوی عبدالرحمن علیه مردم هزاره، ربانی علیه دوستم و محسنی علیه مزاری صادر کرده‌اند، مشاهده کرد.

مواجهه با دنیای جدید و مدرنیته و ارزش‌های جهان شمول و عدم ظرفیت پذیرش آن در افغانستان نیز مجموعه مسائلی است به ناآرامی‌ها و خشونت‌ها دامن زده است و مهم‌تر از این مطلق انگاری و سیاست طرد و حذفی که از سوی کسانی که خود را وارث پلانمازاع افغانستان می‌دانستند در طول تاریخ چندین ساله خود، باعث بروز ناامنی و خشونت بوده است. فاجعه اما اینست که در این کشور حتی مذهب و قومیت از زاویه دید وفاداری‌های محلی و قبیله‌ای درک شده است. بر اساس همین منطق بوده است که عضوگیری سیاسی، بیان منافع، تجمع منافع و ارتباطات سیاسی بر اساس عنصر قومی و مذهبی بوده و تحت تاثیر فهم قبیله‌ای از مذهب و قومیت قرار گرفته است. وقتی گروه مرجع هویت‌ساز قبیله و یا قوم باشد و معادلات هویتی بر اساس بازی‌های قومی و قبیله‌ای شکل بگیرد، ما با ناامنی مواجه خواهیم بود؛ چراکه ملت قومی-فرهنگی نسبت به گروه‌های دیگر تردکننده و ناپردبار است. اماچ این رفتارها، نفی حقوق و حتی نابودی جسمانی گروه مخالف است (باربیه: ۱۳۸۳، ۲۱۵). ناامنی فرهنگی در افغانستان از دید شهید مزاری یک بحران است که ریشه‌های این بحران به برداشت‌های قشری از قوم و مذهب و فرهنگ حذف برمی‌گردد. بطور معمول راهبردی که شهید مزاری برای عبور از این بحران مطرح کرده کثرت‌گرایی فرهنگی است که مبتنی بر عدالت باشد. این منطق، منطقی پیروز و تجربه شده است و در کشورهای دیگر نیز به ازمون گرفته شده و بسیاری از کشورها با ویژگی‌هایی از تنوع قومی فرهنگی، برای اینکه بتوانند از گردنه‌ی تغییرات و دگرگونی

بصورت آرام عبورکنند، به تکررگرایی روی آورده و مسایل شهروندی را بر مسایل قومی و مذهبی ترجیح داده‌اند و موفق هم بوده‌اند. تعامل و گفتگو بر مبنای پذیرش حقوق شهروندی برابر و تعریف هویت واحد ملی بر مبنای حقوق و تعهدات ناشی از آن زمینه‌ساز دست‌یابی به نوع قدرت‌مندی از همبستگی ملی است که درون‌جوش، ساختاری و پایدار است (تقی لو، ش ۳۵، ص ۱۲).

به نظر می‌رسد که از میان دیدگاه‌های موجود برای کنترل این ناامنی‌ها در افغانستان دیدگاه شهید مزاری مناسب‌ترین دیدگاه است. شهید مزاری افغانستان را خانه مشترک همه اقوام و مذاهب موجود در افغانستان می‌داند (مزاری: ۲۱۰) و معتقد است که در افغانستان حضور اقوام یک واقعیت است و رهبران و سیاست‌مدران باید به واقعیت‌های موجود احترام بگذارند. چنانچه گذشته نیز ثابت کرده، سیاست‌های حذفی ناکام بوده و از این به بعد نیز ناکام خواهد ماند (مزاری: منشور برادری، ۴۳۷). بنابراین از دیدگاه شهید مزاری بهترین راه‌حل برای تأمین امنیت در این بعد همساز و همزیستی مسالمت‌آمیز میان خورده هویت‌ها و خورده فرهنگ‌ها است. در جایی تنش‌های قومی بطور موفق کنترل می‌شود که رژیم، برای حقوق بشر و جامعه مدنی مشارکتی، حق رای همگانی، انتخابات منصفانه و آزاد احترام بگذارد و در توزیع منابع اقتصادی، اندکی انصاف روا دارد. به علاوه، الگوهای رفتار متقابل گروه‌های قومی رقیب، توسط چارچوب‌هایی نهادینه شود که مبتنی بر قواعد کاملاً پذیرفته شده بازی سیاسی است و با اجماع عمومی شکل گرفته است (سیسک: ۱۳۷۹، ۷۳) و این همان چیزی هست که شهید مزاری به آن اهتمام را سخ داشت.

۲-۳. بعد سیاسی امنیت

نظام سیاسی، نظام اجرای شؤون اجتماعی است. امنیت سیاسی بمفهوم نبود تهدید در حوزه سیاست برای شهروندان است. یکی از مهم‌ترین عواملی که زمینه‌های ناامنی و خشونت در افغانستان را باعث شده فهم معیوب از سیاست است. از بدو تولد کشوری بنام افغانستان در سال ۱۷۴۷ تا اواسط دهه‌های ۲۰۰۰، انسان افغانی فقط یک چهره از قدرت را درک کرده و آن چهره ناانسانی قدرت بوده است. فرهنگ سیاسی در افغانستان بگونه‌ای بوده که به جز ایل و تبار صاحبان قدرت، سایر اقوام و قبایل از مشارکت در امور سیاسی محروم مانده‌اند. در افغانستان فهم از قدرت فهم استبدادی بوده که با گرایش‌های قبیله‌ای و عشیره‌ای همراه بوده است. استبدادی که با فرهنگ قبیله‌ای عجین شود بدترین شکل استبداد را تولید خواهد کرد: «بهمین دلیل یک مولوی به گونه‌ای برکشور افغانستان حکومت می‌کند که روی همه زمام‌داران خودکامه را سفید می‌کند» (دایی فولادی: ۱).

استبداد ایلی قبیله‌ای پیامدهای خاص خود را دارد که مهم‌ترین آن فساد سیاسی و بی‌کفایتی در مدیریت این فساد سیاسی است. دزد هم اگر باشد بهتر است که دزد با کفایت باشد. اگر سیر استبداد را حداقل از احمد شاه ابدالی تا مولوی عمر ریشه‌یابی کنیم درک خواهیم کرد جایجایی در قدرت همیشه با خون‌ریزی همراه بوده و این چرخه باطل با قربانی‌های پیاپی تداوم یافته است. ناامنی یکی از شایع‌ترین پیامدهای جامعه استبدادی است.

در بعد سیاسی اگر بخواهیم ناامنی را در افغانستان ریشه‌یابی کنیم به عوامل متعددی می‌توان دست یافت که از اهم موارد می‌توان به درک مخدوش و غلط از قدرت، استبداد ایلی، فساد سیاسی، فقدان یک مکانیسم سیاسی برای جایجایی قدرت، تبعیض و حذف اقوام و مذاهب فرو دست در تحولات سیاسی اجتماعی افغانستان اشاره کرد.

بار دیگر از میان دیدگاه‌های موجود به نظر می‌رسد که دیدگاه شهید مزاری مناسب‌ترین راهبردهای امنیتی را برای حل این مشکلات ارائه داده است؛ چراکه هم همه واقعیت‌های موجود افغانستان را در نظر گرفته و هم عادلانه و عاقلانه است. شهید مزاری ناامنی سیاسی را ناشی از استبداد، انحصارگرایی، تبعیض و نابرابری‌های سیاسی و حذف اقوام محروم از سیاست می‌داند و برای حل این معضلات سیاسی از مشارکت آزاد و مردمی بر مبنای حق شهروندی سخن می‌گوید. شهید مزاری معتقد است که مسئله افغانستان تفاهم است نه حذف (مزاری: احیای هویت، صص ۱۴۷-۵۶). نکته قابل توجه این است که شهید مزاری به مشارکت سیاسی بر اساس حقوق شهروندی توجه خاصی داشته و معتقد است که حاکمیت از آن مردم است و این مردم هستند که باید بگویند چه کسی باید حکومت کند. شهید مزاری در جای‌جای از سخنانش به نقش حاکمیت مردم بر اساس نفوس اشاره می‌کند (مزاری: منشور برادری، ۲۰۸). شهید مزاری استراتژی خود را دفاع از حقوق ملیت‌ها عنوان کرده و بیان می‌دارد که ناامنی‌های موجود ناشی از زیاده‌خواهی رهبران جهادی است. شهید مزاری از قانون اساسی دوران ربانی نام می‌برد که خود مانع‌نفت جنگ است. وی در این خصوص می‌گوید که آقایان آمدند قانون اساسی را نوشتند و ما را حذف کردند. خواسته‌های ما سه چیز بود: نخست اینکه مذهب شیعیان رسمیت پیدا کند. دوم اینکه ساختار سیاسی و اداری ظالمانه گذشته تغییر کند و سوم اینکه شیعیان در تصمیم‌گیری‌های علییای مملکت شریک ... ادامه در صفحه ۵



مزارک و محبوبیت



محمد روحانی

آنچه می‌توان گفت این است که کنار هم قرار دادن قضاوت‌های «ارزشی» و «واقعی» ما را در تشخیص اقتدار، چگونگی و مشروعیت آن تا حدودی یاری می‌رساند.

موضوع را با مطالعه مختصر فعالیت‌های پایه مزاری (ره) رهبر حزب وحدت ملی افغانستان و شهید وحدت ملی با توجه به خصوصیات شخصیتی رهبر شهید و رهبری جنبشی کارزماتیک در افغانستان ادامه می‌دهیم.

تلخی‌ها و ناکامی‌های آمیخته با فراز و نشیب تاریخ بشری انسان‌هایی را متبلور ساخت و در کوره راه زندگی آبدیده گرداند که هر کدام در عصر و زمانشان یا اندیشه نجات جامعه بشری از باتلاق گرفتار در آن رهبری گروه‌های انسانی را بر عهده داشته و حق و حقوق شان را بدون در نظر داشت کدام مصلحتی مطالبه کرده‌اند و در آخر خود قربانی عزت و سعادت جمعی این گروه‌های انسانی شده‌اند.

قتل عام‌ها، تخریب‌ها، نسل‌کشی‌ها و ستمگری‌های رژیم‌های حاکم، در هر دوره و زمانی مردان و زنانی را به عرصه ظهور رساند که هر کدام عامل تحریک کتله‌های عظیم انسانی بوده‌اند. شهید عبدالعلی مزاری یکی از مردانی بود که از میان محرومیت و تبعیض حاکم قد علم کرد و پرچم دادخواهی را برافراشت. با غور و بررسی در زندگی شهید عبدالعلی مزاری و مطالعه فعالیت‌هایش بخوبی درمی‌یابیم که او یکی از بنیان‌گذاران مقاومت و تقابل با سیاست‌های استبدادی وقت بود. برای بیان بهتر شخصیت کارزماتیک شهید عبدالعلی مزاری به تعریف «کارزما» و ویژگی‌های یک «شخصیت کارزماتیک» می‌پردازم.

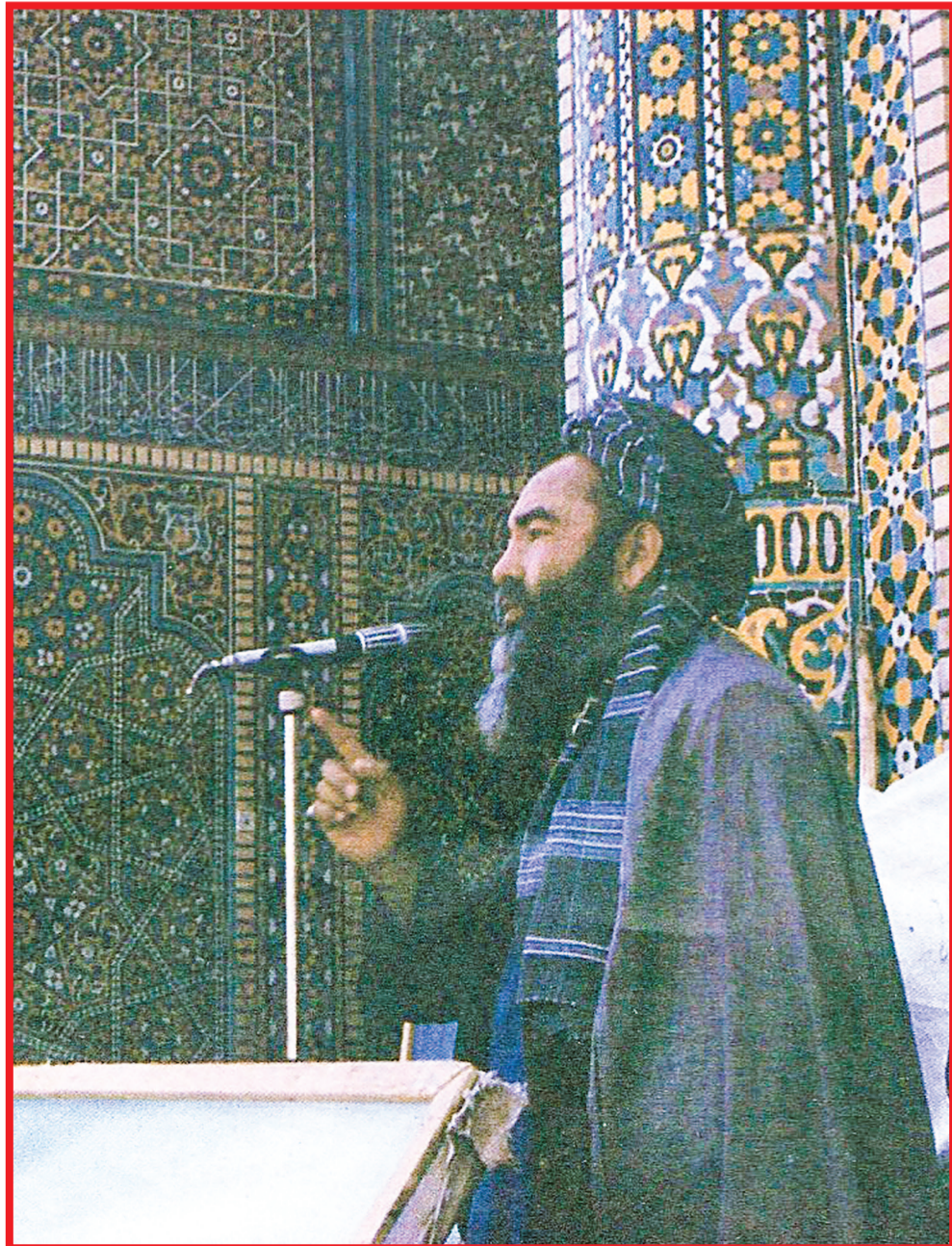
کارزما در لغت به معنای لطف و عطای خداوندی است. فرهمندی و جاذبه‌ای استثنایی است. اما در اصطلاح و از نظر «ماکس وبر» که طراح سه نوع مشروعیت (اقتدار یا سلطه) سنتی، کارزمایی و عقلانی بود، «واژه کارزما به ویژگی خاصی از شخصیت فرد نسبت داده می‌شود که به صرف آن او از افراد معمولی متمایز می‌گردد و با او چنان برخورد می‌شود که گویی دارای نیروی مافوق طبیعی، مافوق انسانی و یا دست کم به طور خاص دارای قدرت و کیفیتی استثنایی است که در دسترسی فرد معمولی نمی‌باشد، بلکه دارای منشأ الهی یا مثالی تصور می‌گردند و بر این اساس فرد، رهبر می‌شود» (کرایب، ۱۳۸۲: ۲۳۱).

از سویی دیگر کارزما در اصطلاح به خصوصیت کسی گفته می‌شود که به شخصه و یا به عقیده دیگران، دارای قدرت رهبری فوق العاده است. این اصطلاح به زیرمجموعه‌ای از رهبرانی که با استفاده از نیروی توانایی شخصی خود می‌توانند تأثیراتی عمیق و استثنایی در پیروان خود داشته باشند، اشاره دارد. لذا رهبری کارزماتیک یا رهبری مبتنی بر جاذبه استثنایی، به گونه‌ای از رهبری گفته می‌شود که دارای قدرت و توانایی الهام بخشی به پیروان باشد.

داشتن شخصیتی کارزماتیک به رفتارهای اکتسابی بستگی دارد. رفتارهایی که در زمان و شرایط مشخص تجربه شده است و گذشت زمان آنرا جزئی از شخصیت فرد قرار داده است. توانایی سریع فکر کردن و عمل کردن از ویژگی‌های یک شخصیت کارزماتیک است و مهمترین بخشی است که دیگران در یک شخصیت کارزماتیک می‌بینند. همانطور که شهید مزاری در آوان تحصیل در مدرسه چهارکنت، با دوستان هم‌فکرش قفل انبار یا دیپوی مدرسه را می‌شکنند وقتی می‌بینند که اعتراض و انتقادشان نادیده گرفته شده است؛ و گندم را میان طلاب فقیر توزیع می‌کنند. چنین شخصیت‌هایی سریع فکر می‌کنند و بابت دقت و درستی آن نگرانی ندارند.

«به گزارش فراید به نقل از تلگراف، براساس یک پژوهش تازه که توسط پژوهش‌گران دانشگاه کویینزلند انجام شده، توانایی سریع فکر کردن و عمل کردن، بخش مهمی از سطح کارزمایی را که دیگران در شما می‌بینند تشکیل می‌دهد».

دکتر ویلیام وون هیپل، سرپرست تحقیق، می‌گوید: «یافته‌های ما نشان می‌دهد که هوش اجتماعی فراتر از این است که فقط بدانید اقدام درست چیست. هوش اجتماعی علاوه بر این نیازمند توانایی اجرا است و سریع بودن ذهن مولفه مهمی در این توانایی است». او می‌افزاید: «ما برای درک اینکه چه چیزی کارزما ایجاد می‌کند، رویکردی در پیش گرفتیم که قدری متفاوت بود. ما رهبران، موزیسین‌ها و سایر چهره‌های مردمی کارزماتیک را بررسی کردیم و یک ویژگی مشترک میان آنها این بود که آنها سریع العمل هستند». هوش اجتماعی شهید عبدالعلی مزاری در برخورد با قضایا و حل مشکلات اجتماعی و در عین حال رهبری جنبشی کارزماتیک با نام «سازمان نصر» در ابتدا، و پس از آن با نام «حزب وحدت اسلامی افغانستان»



در عصری زندگی میکنیم که اکثر قریب به اتفاق انسانها در جستجوی رسیدن به «محبوبیت» و «ارزش اجتماعی» مطلوب می‌باشند. برای رسیدن به آن دست به هر کاری می‌زنند. هر رنجی را به جان می‌خرند؛ تا بتوانند توانایی برخورداری از آن را کسب کنند. «ارزش اجتماعی» و «محبوبیت» در جامعه به آنها «اقتدارمشروع»ی را به ارمان می‌آورد که آنها را در صدر رهبری جوامع خرد و کلان قرار می‌دهد.

برای وضوح بیشتر لازم است تا تعریف مختصری از «ارزش اجتماعی» و «اقتدار مشروع» داشته باشیم. «ارزش» در لغت به معنای: بها، ارز، قیمت، قدر و شایستگی است اما؛ در اصطلاح جامعه‌شناسی به عقاید و نظریات گروه‌های انسانی گفته می‌شود در ارتباط با آنچه که این گروه‌های انسانی آنرا پسندیده و مطلوب می‌دانند. در واقع تفکیکی است که این گروه‌ها بین «خوب» و «بد» قابل شده و بر اساس آن «ارزش» و «ضد ارزش» را تعریف می‌کنند.

موجودیت ارزش‌های گوناگون در جوامع مختلف انسانی نشان از تنوع این ارزش‌ها متناسب با تنوع گروه‌های انسانی دارد و به طور معمول از هنجارهای همان جامعه و گروه دفاع می‌کند؛ گروهی که دارای آرمان مشترک بوده و به هنجارهای ناپسند و غیر مطلوب اجازه بروز نمی‌دهند؛ به تعبیری دیگر «ارزش» ریشه در عادات و هنجارهای موجود در یک جامعه دارد. در واقعیت «ارزش» به دو صورت «ذهنی» و «عینی» وجود دارد. ارزش ذهنی که بیشتر به صورت آرمان و آرزو تجلی می‌کند ایجاد احترام می‌کند و ارزش عینی که بیشتر در اشیاء و رفتار اجتماعی بروز می‌نماید؛ جلوه‌گر احترام عینی است.

آلبر کرامی در کتاب فرهنگ جامعه‌شناسی واژه «ارزش» را چنین تعریف کرده است: «در جامعه‌شناسی پارسونزی، نظم اجتماعی بستگی به وجود ارزش‌های عام و مشترکی دارد که مشروع و تعهدآور به حساب می‌آیند و به منزله معیارهایی هستند که نهایت اعمال به وسیله آن‌ها گزیده می‌شود».

آلبر کرامی معتقد است وجود ارزش‌های مطلوب، مشروع، مشترک و تعهد آور نظم اجتماعی را تامین می‌کند و معیاری برای سنجش و تفکیک «خوب» از «بد» است. همانطور که در جوامع پیشرفته، در حال توسعه و جهان سومی امروزی نیز تامین نظم اجتماعی بر پایه سنجش و جدا سازی «خوب» از «بد» و موجودیت «ارزش» در جوامع انسانی استوار است. تنوع ارزش‌ها از گوناگونی فرهنگ و رسوم جوامع مختلف انسانی نشأت گرفته است و در گروه‌های انسانی متفاوت، متفاوت است گرچه دارای نقاط مشترک فراوانی هستند.

با پذیرفتن استوار بودن نظم اجتماعی بر پایه «ارزش»‌های موجود در یک جامعه، پدیده دیگری ظهور می‌کند که به سهم خود تأثیرات قابل توجهی را بر روند تامین «نظم اجتماعی» در یک گروه انسانی دارد.

«قضاوت‌های ارزشی» با توجه به خصوصیات جغرافیایی، فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی گروه‌های انسانی و تفاوت آنها با یکدیگر، مختلف است اما؛ آنچه مهم است تأثیر این قضاوت‌ها بر فضای کلی این جوامع است. گاهی اوقات این تأثیر بحدی شدید است که انسان‌ها به قضاوت‌های حقیقی واقعی نمی‌گذارند. اصرار بر پذیرش قضاوت‌های ارزشی دارند و چشم پوشی از واقعیات را با دلیل نه چندان قابل قبول، در راستای تامین نظم اجتماعی می‌دانند که خود بحث دیگری است.

«دورکیم» معتقد است قضاوت‌های ارزشی بیشتر تعیین کننده کیفیت اشیاء و قیمت آن است. به واقعیات نمی‌پردازد و جنبه «ذهنی» بودن آن برجسته‌تر است. قضاوت‌های ارزشی واقعیت و چگونگی آنرا بیان نمی‌کنند و در ارتباط با عوامل آن هیچ معلوماتی به ما نمی‌دهند. تنها دلیل قضاوت ارزشی، «ارزش»هایی است که بمرور زمان با نهادینه شدن عادات، رسوم و هنجارهای یک جامعه در آن بوجود آمده و در جوامع مختلف با هم فرق دارند. تعدادی از این ارزش‌های رایج گاه از رفتار یک شخصیت عمدتاً کارزماتیک در سطوح مختلف سر چشمه می‌گیرد؛ و گاه طی قانون و فرمانی در راستای تامین نظم اجتماعی مطابق با خواست قوه مجریه وقت، تدوین و تنفیذ می‌گردند.



سال نخست • شماره پنجم • شنبه ۱۸ • حوت ۱۳۹۷

۹ مارس ۲۰۱۹ • قیمت: ۲۰ افغانی



سبب محبوبیت وی در بین مردم شد و رهبری کاروان ره گم کرده و فاقد راهنمای گروهی انسانی به نام «هزاره» را بر عهده گرفت. کاروانی که همچون کودکی یتیم دچار کشمکش رهزان داخلی و خارجی شده بود و بر سر تصاحبش خون‌ها ریخته می‌شد.

در ویژگی‌های شخصیتی این رهبر کارزماتیک؛ قاطعیت، صداقت و سرعت عمل حرف اول را می‌زد. از مهم‌ترین ویژگی‌های رهبران بزرگ می‌توان صفات ذیل را نام برد:

- اعتماد به نفس بالایی دارند اما خودستایی نمی‌کنند؛
- بسیار حساس و نسبت به دیگران پاسخ‌گو هستند؛
- مصمم و با اراده هستند؛
- حامی هستند؛
- رفتاری متمایز و منحصر به فرد دارند؛
- مسئولیت‌پذیر هستند؛
- حرف‌های متقاعدکننده می‌زنند؛
- صادق و راست‌گو هستند؛
- بسیار منظم و دقیق هستند؛
- خوش بین هستند؛

ویژگی‌هایی که در بیش از سی سال‌های غرب کابل وقتی بچشم می‌خورد محبوبیت او را به اوج می‌رساند. هوش اجتماعی منحصر بفرد شهید عبدالعلی مزاری به او شجاعت ادغام احزاب هشت‌گانه را در «حزب وحدت جمهوری اسلامی افغانستان» داد. به او کمک کرد تا بگوید: «ما معتقد هستیم که هرکس روی تمامیت ارضی افغانستان و روی وحدت ملی افغانستان فکر می‌کند، باید با واقعیت‌های عینی جامعه برخورد کند و تمام جریان‌های سیاسی و اقوام و ملیت‌ها را در نظر بگیرد».

این خصوصیت او را صدای عدالت‌خواهی برای «انسان» ساخت و صلح را تنها در سایه «وحدت ملی» دانست.

شهید عبدالعلی مزاری مطابق با مؤلفه‌های رفتاری رهبران کارزماتیک و رهبران دارای محبوبیت به شدت مخالف وضعیت وقت آن زمان بود و حداکثر تلاش را با هدف چشم اندازی برای تغییر وضعیت کنونی آن انجام می‌داد. چشم اندازی که آرزوی هزاران انسان تحت ستم وقت بود.

جنبه‌های اشتراکی و چشم اندازهای ایده‌آل شده شهید عبدالعلی مزاری (شهید وحدت ملی) را دوست داشتنی کرد. به صورت قهرمانی محترم و لایق پیروزی درآورد و «بابه» شد. مردی که توانایی پذیرش ریسک‌های شخصی بالا و تحمل هزینه‌های بالای آن را داشت. و برای رسیدن به اهداف مشترک از خود گذشتگی می‌کرد. این جنبه شخصیتی شهید مزاری از او شخصیتی محبوب ساخت و جایگاه خویش را در میان مردم پیدا کرد. همانطور که می‌بینیم کودکانی را که پس از سال‌ها شهادت شهید عبدالعلی مزاری تمثال او را به سینه می‌زنند و در دلشان محبتی ناشناخته نسبت به این پیر پشیمینه پوش احساس می‌کنند. این محبوبیت متاعی نیست که دست‌های دنیایی بتوانند گزندی به آن برسانند و آن را سمت و سو بدهند؛ بلکه این موهبت، هدیه پروردگار به بندگان شایسته‌اش است.

انسان‌های زیادی هستند که آرزوی محبوبیتی چون «او» را دارند اما؛ برای چون «او» بودن باید مانند «او» عمل کرد. مردی که به‌مراه یارانش مسیری از زندگی آزاد و برابر را بروی انسان‌ها گشود؛ روحش شاد.

منبع:

۱. مجله موفقیت.
۲. آنتونی گیدنز. جامعه‌شناسی. ترجمه منوچهر صبوری. چاپ سوم. تهران: نشر نی، ۱۳۷۶. ۲۳۸.
۳. فرامرز رفیع پور. آنا تومی جامعه یا سته الله: مقدمه‌ای بر جامعه‌شناسی کاربردی. تهران: انتشارات کاوه، ۱۳۷۷.



سال نخست • شماره پنجم • شنبه ۱۸ حوت ۱۳۹۷

۹ مارس ۲۰۱۹ • قیمت: ۲۰ افغانی



محمد عارف محبی

زندگی در قالب سرمشق و پارادایم تصویر گردیده و انعکاس نظام معنایی می‌باشد. انسان‌ها همانگونه زندگی می‌کنند که خود و دیگران را تصور می‌نمایند. تصورات ذهنی، مبدأ کنش و واکنش‌های اجتماعی است. در چوکات کنش متقابل اجتماعی، زندگی شکل‌گرفته و شخصیت انسان ساخت می‌یابد. معنای زندگی در ذهنیت فردی و جمعی انسان‌ها نهفته است. ذهنیتی که خود در متن نظام فرهنگی جامعه جاری بوده و در فرایند جامعه‌پذیری تبدیل به بخشی از هویت انسان می‌گردد. ساختار ذهنی؛ منطق و مبنای تعبیر انسان از خود و از محیط زندگی محسوب می‌شود، انسان براساس نوع تعبیر و نگاهی که دارد به ارزیابی خود و جامعه پرداخته و متناسب با آن موقعیت و نقش‌های اجتماعی برای خود تعریف می‌نماید. از همین خاستگاه است که سنخ‌های متفاوت اجتماعی به وجود می‌آیند. افراد زمانی در یک سنخ اجتماعی طبقه‌بندی می‌گردند که آمادگی ذهنی برای عضویت در آن را داشته باشند. طبقات فرادست و فرودست جامعه، قبل از اینکه با شاخص‌های عینی از همدیگر تفکیک گردند، دارای ذهنیت فرادستی و فرودستی هستند، لذاست که در عرصه مناسبات اجتماعی، حاکمان بی‌منصب و منصبداران مفلوک، ثروتمندان فقیر و فقیران ثروتمند به وجود می‌آیند. درک تحولات اجتماعی، مبتنی بر درک ذهنیت حاکم بر جامعه می‌باشد و در این میان، قهرمانان کسانی هستند که در تقدیر جامعه خلق گردیده و ساختارهای منط ذهنی و عینی جامعه را بر بنیاد مصالح و منافع مردم ترمیم و استوار می‌نمایند. حکایت مزاری، حکایت غصه‌های فروخورده انسان افغانستانی است. مزاری را زمانی می‌توان به درستی

بابه مزاری

به‌مثابه یک استثنا

حکایت مزار، حکایت غصه‌های فروخورده انسان افغانستانی است. مزار به زمانه می‌توان به درستی فهم و تفسیر نمود که ساختارهای لبریز از تحقیر و تبعیض نژادی حاکم بر جامعه و تاریخ ما در تاریخ زندگی می‌کنیم و نه تنها تاریخ را با همراه خویش داریم که تاریخ ما را می‌سازد. امروز ما روایت از دیروز ماست، هم اکنون در حال ساختن تاریخ برای فردای خویش می‌باشیم. تاریخ امر خود بنیاد نیست، تاریخ را انسان‌های تاریخ ساز می‌سازد، لذاست که تاریخ با مردان تاریخی معنا گردیده و با فراموش شدن آن‌ها تاریخ نیز فراموش می‌گردد. شهید مزاری قهرمانی بود که مسیر تاریخ کشور را تغییر داد و تحول عظیم در ذهنیت مردم افغانستان ایجاد نمود. مزاری در تقدیر جامعه‌ای افتابی گردید که در منگنه سلطنت ساطور و قبیله آدم‌خوار، هویت انسانی خویش را باخته بودند. عنصر بنیادین در تفکر قبیله، اصالت خون و «خودمداری» است. از همین خاستگاه است که منطق قبیله در قالب «من و برادرم علیه پسرعموهایم، من و پسر عموهایم علیه بیگانه» ساماندهی می‌گردد. منیت در متن این تفکر قرار دارد، همه چیز با معیار «من» سنجیده می‌شود. «من» در این منطق همان من منط طبیعی است. از طریق همین منیت است که «خودگرایی» و «دیگرستیزی» افراطی در عمق زندگی قبایلی وارد گردیده و حیات جمعی قبایل بر بنیاد تضاد و تنش، استوار می‌گردد. انعکاس منیت و خودگرایی، تنش‌ها را در درون قبیله فعال می‌سازد، برادر را در مقابل برادر و برادران را در مقابل پسرعموها قرار داده و «جنگ‌های خانواری» را سامان می‌بخشد، در چارچوب دیگرستیزی افراطی است که جنگ‌های قبایلی شکل‌گرفته، درون‌گرایی و همستگي قبیله‌ای تشدید می‌گردد. در چنین فرآیند است که نظام سیاسی قبیله مدار، تاریخ کشور را تبدیل به قبرستان آرزوهای انسان افغانستانی می‌نماید. با دقت در الزامات منطق قبیله است که می‌توان تحولات تاریخی و فرهنگ غارتی حاکم بر افغانستان معاصر را فهم نمود و استثنا بودن «رهبر شهید» را به روشنی نشان داد.

رهبر شهید در فضایی لبریز از مطالبات و الزامات قبیله‌ای، از خاستگاه اعتقاد به دین بر می‌خیزد. کانونی‌ترین عنصر در نظام اعتقادی دین، عقیده توحیدی یعنی «خدا محوری» می‌باشد و بر همین مبناست که منطق دین، معطوف به «دیگرخواهی اخلاقی» ساخت می‌یابد. با در نظر داشت شاکله اعتقادی رهبر شهید، می‌توان اخلاق مداری او را در فضای غیر اخلاقی افغانستان قابل فهم نمود. مزاری با عبور از خود و یافتن خود در فراخود است که تبدیل به شخصیت ممتاز در تاریخ کشور گردیده و به مثابه یک استثنا؛ نسبت به تمام رقبا و رقبایش تبارز می‌یابد. در افغانستان هیچ رهبر، ملا و مجاهدی را نمی‌توان یافت که قابل قیاس با زیست اخلاقی استاد مزاری باشد. مزاری تنها قهرمانی است که از تمام هستی

همین محوریت گفتمانی، فهم و تفسیر شود. با تشکیل حزب وحدت، هرچند حضور شیعیان در عرصه تعاملات سیاسی کشور محسوس گردید. اما هنوز منطق مطالبات رهبر شهید در فضای قالبی قبیله انعکاس نمی‌یافت، زیرا؛ در منطق قبیله، تنها مطالبات قبیله است که در درون قبیله بازتاب می‌یابد. از همین جاست که دشواری کار برای مزاری آغاز می‌گردد. او برای نفوذ در ذهنیت قبایل مجبور بود، عواطف آن‌ها را معطوف به خود سازد. شهید مزاری آماده شد تا عاطفی‌ترین و در عین حال منطقی‌ترین حماسه خود را خلق نماید. غرب کابل لبریز از خون و آتش است، می‌بیند طالبان آمده‌اند تا مرگ مزاری را جشن بگیرند اما او مقاوم‌تر از همیشه، در آخرین دیدارش با مردم می‌گوید: «از خدا هیچ وقت نخواستیم که من بدون شما در جایی بروم، شما را در معرکه بگذارم و خودم جان خود را نجات بدهم، نه این را از خدا نخواستیم. از خدا خواستیم که در کنار شما خونم اینجا بریزد در بین شما کشته شوم، در خارج از کنار شما زندگی برابم ارزشی ندارد. از خدا خواستیم که در زندگی خود حقوق شما را از همه بگیرم. آن روزی که حقوق را گرفتم، آن روز از خدا می‌خواهم که برای ما توفیق دهد توفیق شهادت که در بین شما شهید شوم» (احیای هویت، ۱۳۷۳، ص ۱۱۵). او ایستاد و مردانه هم ایستاد! از جان خویش گذشت تا وجدان جامعه بیدار گردد. شکنجه‌ها را تحمل کرد تا جامعه از رنج ندانستن آزاد شود. مزاری شهید شد تا شاهد آزادی جامعه خویش باشد.

مقاومت و شهادت شهید مزاری، مردم افغانستان را به شدت تکان داده و با این پرسش‌های جدی مواجه نمود که او چرا چنین کرد؟ آیا شانس زندگی مرفه در خارج را نداشت؟ چرا مرکزیت فرماندهی خویش را در جای امن منتقل ننمود؟ چرا این مرد این چنین بی پروا در صحنه ایستاد و آرزوی شهادت نمود؟ چنین پرسش‌هایی قبل از همه انسان شیعی و هزاره را به خود آورد و او را با خود واقعیش مواجه ساخت و فهماند که او کیست و در گذشته چه بر سرش آمده و چرا چنین سرنوشتی داشته است؟ چنین تاملی در خویشتن خویش، هزاره‌ها را وادار به تامل جدی‌تر در خود نمود و اینکه او چگونه باید باشد؟ در ثانی؛ مزاری کل جامعه افغانستان را به خسارت‌بار بودن تفکرات قوم مدارانه آشنا ساخته و ضرورت تفکر عدالت‌خواهانه را در عرصه مناسبات اجتماعی روشن نمود. در مدار چنین باوری است که تباه کنندگی ظلم، عریان گردیده و نه تنها مظلومیت اقوام محروم آشکار می‌گردد که همگان وادار به تامل در خویشتن واقعی خویش می‌گردند. شهادت قهرمانانه مزاری، تمام عواطف و احساسات جامعه را معطوف به مزاری کرده، نه تنها ترکستان و هزارستان را ماتم سرا ساخت که جان تمام آزادگان را لبریز از عشق به آزادی و نفرت از ستم و تبعیض نمود. این چنین بود که داستان مزاری در طلیعه تاریخ جدید کشور نقش بست و مزاری تبدیل به نماد عدالت خواهی در افغانستان شد. استاد شهید به معنای واقعی کلمه، مرد تاریخ ساز مردم ماست؛ با مزاریست که تاریخ انسانی ما آغاز می‌گردد، هزاره حرمت اجتماعی یافته و تشیع منزلت قانونی می‌یابد. با ارجاع به مزاریست که امروزه؛ زبان‌های همیشه خاموش مردم ما، به رقص آمده و با شجاعت، مطالبات خویش را از صاحبان منصب، مطالبه می‌نمایند. روح استاد شاد و یادش گرامی باد!

دور است که هوس بر من چیره شود. شهید مزاری نیز برای تأمین امنیت تأکید اصلی‌اش بر عدالت است و از عدالت اجتماعی بعنوان یکی از کارویژه‌های اصلی حکومت یاد می‌کند و آن را عامل اصلی ثبات و امنیت در جامعه می‌داند. از این رو می‌توان گفت که دال مرکزی گفتمان شهید مزاری را عدالت تشکیل می‌دهد. او چون تبعیض‌های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی را در افغانستان یک ناامنی می‌داند به همین خاطر برای رهایی از این بن‌بست، عدالت را بعنوان یک راهبردمی‌توان برای صلح و آرامش عرضه می‌کند؛ یعنی بدون عدالت، امنیت سست‌پایه و بدون نقطه اتکا به شمار می‌رود. عدالت در اندیشه شهید مزاری مرکز ثقل امنیت است. چنان چه این محور نباشد، امنیت همواره لرزان و سست‌پایه خواهد بود؛ چراکه که نقطه آغاز امنیت یا ناامنی، رضایت‌مندی یا نارضایتی دیگران است (عبدالله خانی، علوم سیاسی، ش ۳۳). بنابراین می‌توان گفت. شهید مزاری بعنوان یک رهبر سیاسی اجتماعی بحران زمانه خود را ناامنی قلمداد می‌کند که ریشه‌های این ناامنی را استبداد و انحصار، تبعیض‌های قومی و مذهبی و حتی جنسیتی و کتمان هویت تشکیل می‌داد و او پاسخی که برای این بحران داشت، طرح انسانی کردن سیاست و عدالت اجتماعی بود.

منابع:

۱. روشن دل، جلیل (۱۳۷۴) امنیت ملی و نظام بین الملل، چاپ اول تهران، سمت؛
۲. تاجیک، محمد رضا، (۱۳۷۷) قدرت و امنیت در عصر پسامدرن، گفتمان پیش شماره؛
۳. بزوزان، باری، (۱۳۷۸) مردم، دولت‌ها و هراس، پژوهشکده مطالعات راهبردی، تهران پژوهشکده مطالعات راهبردی، تهران؛
۴. علی‌خانی، علی اکبر (۱۳۸۳) هویت در ایران، چاپ اول، تهران، پژوهشکده علوم انسانی و اجتماعی جهاد دانشگاهی؛
۵. کاظمی، علی اصغر (۱۳۸۲) فرهنگ در عصر جهانی شدن، به اهتمام محمد توحیدفام، تهران، روزنه؛
۶. عبدالله خانی، علی، (۱۳۸۴) عدالت و امنیت، فصلنامه علوم سیاسی شماره ۳۳؛
۷. بابی، سعید، (۱۳۷۹) هراس بنیادین، موسی عنبری و غلام رضا جمشیدیها، تهران، انتشارات دانشگاه تهران؛
۸. عربلو، مهرداد، نیم نگاهی بمفهوم امنیت، فصلنامه علوم سیاسی، ش ۹،
۹. جزایری، آیت الله شریعتمدار، امنیت در فقه سیاسی شیعه،
۱۰. سیسک، دی تیموثی، (۱۳۷۹) تقسیم قدرت و میانجی‌گری بین المللی در منازعات قومی، مجتبی عطارزاده، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی؛
۱۱. خلیلی، رضا، (۱۳۸۴) تحول تاریخی- گفتمانی مفهوم امنیت؛ استراتژی امنیت ملی درج.ا.ا. مجموعه مقالات، تهران، مطالعات راهبردی؛
۱۲. باریه، مورس، (۱۳۸۳) مدرنیته سیاسی، عبدالوهاب احمدی، تهران، انتشارات آگاه؛
۱۳. تقوی، فرامرز، تنوع قومی و سیاست چند فرهنگی و الگوی شهروندی، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال دهم شماره سوم، شماره مسلسل ۳۷؛
۱۴. مزاری، عبدالعلی، (۱۳۷۴) احیای هویت، قم، انتشارات سراج؛

جایگاه امنیت

در اندیشه شهید مزاری

ادامه از صفحه ۳

بیاورد. در افغانستان چون منابع کمیاب از جمله منزلت اجتماعی در اختیار اقوام و گروه‌های قومی و قبیله‌ای خاصی بوده، همواره کشمکش و جنگ نیز تداوم داشته است. شهید مزاری نابرابری اجتماعی را یکی از مهم‌ترین ریشه‌های جنگ و خشونت می‌داند و راه‌حلی که برای این معضل مطرح می‌کند عدالت اجتماعی است. شهید مزاری می‌گوید ما خواهان حقوق اجتماعی برای همه مردم افغانستان هستیم و تا زمانیکه این حقوق به آنها اعاده نشود جنگ و خون‌ریزی نیز تداوم خواهد داشت (مزاری، منشور برادری: ۲۱۸). شهید مزاری مشخصا در مورد هزاره‌ها می‌گوید ما می‌خواهیم که در افغانستان دیگر هزاره بودن ننگ نباشد. ما می‌خواهیم با برادری و برابری با همه ملیت‌ها زندگی کنیم ... حق خواستن بمعنی برادری ملیت‌هاست نه دشمنی ملیت‌ها (مزاری، احیای هویت: ۱۴۷).

۴. جمع‌بندی (عدالت به‌مثابه دال مرکزی گفتمان شهید مزاری و نسبت آن با امنیت)

امام علی معیار و ملاک سیاست را عدالت می‌داند و می‌گوید عدالت محکم‌ترین بنیان است. عدالت شرط مشروعیت حکومت است و حکومت غیر عادل مشروعیت سیاسی ندارد و باید علیه آن قیام کرد. او در نامه‌ای به عثمان بن حنیف فرماندار بصره می‌نویسد: به خداسوگند! اگر بخواهم از عسل تصفیه شده و مغز گندم و بافته ابریشمی بهره‌گیرم، راه آن می‌دانم، ولیکن

باشند (مزاری، احیای هویت: ۷۵). شهید مزاری بارها به این نکته اذعان کرده بود که در افغانستان یک مکانیسم درست عادلانه که بتواند در جابجایی قدرت بصورت مسالمت‌آمیز کمک بکند وجود نداشته و این خود بزرگترین عامل نا امنی بوده و بر این اساس وی معتقد بود که باید یک مکانیسم قانونی برای تشکیل حکومت در نظر گرفته شود که مورد قبول همه مردم باشد (مزاری، منشور برادری، ۲۱۷).

۳-۳. بعد اجتماعی امنیت:

آسایش همگانی شهروندان و اطمینان آن‌ها در حفظ ارزش‌های همگانی امنیت اجتماعی نامیده می‌شود. هر چیزی که این آسایش و اطمینان را تهدید نموده و با آن در معارضه باشد، خلاف امنیت اجتماعی است، تفاوتی ندارد که آن تهدید به دلیل کارهای غیر قانونی دولت باشد و یا گروهی از مردم و یا فردی از افراد مردم (جزایری، فصلنامه علوم سیاسی: ش ۹). شاید بتوان گفت که مرکز ثقل امنیت اجتماعی را منزلت اجتماعی تعیین می‌کند. در کشوری که تنوع قومی-فرهنگی وجود دارد تا زمانی که افراد و گروه‌های قومی و فرهنگی از منزلت اجتماعی یکسانی برخوردار نباشند، ناامنی و خشونت پایانی نخواهد داشت؛ چراکه منزلت اجتماعی در کنار قدرت، اقتصاد، و دانش جزء منابع کمیاب محسوب می‌شود و اگر به صورت برابر توزیع نشده باشد می‌تواند زمینه‌های ناامنی و خشونت را بوجود

«مساله»ی تاریخچه سیاست در افغانستان از دیدگاه شهید مزاری



عبدالرحیم اخلاقی

فرقی نمی‌کند که دوست‌دار مزاری باشیم، یا در زمره‌ی کسانی قرار داشته باشیم که نظر نیکی نسبت به او نداشته و ندارند. در هر صورت، این حقیقت قابل انکار نیست که با مزاری، سیاست هزاره‌ها، و بلکه سیاست در افغانستان به خصوص از نقطه نظر نحوه‌ی تعامل با هزاره‌ها، وارد مرحله‌ی جدیدی از حیات خود شد و بر بنیاد فهمی تازه از مناسبات سیاسی در افغانستان، مورد صورت‌بندی قرار گرفت. به گمان نگارنده هزاره‌ها، پس از سرکوب عبدالرحمانی و تا پیش از انقلاب ثور ۵۷ حضوری موثر و مبتنی بر نوعی خودآگاهی سیاسی در تاریخ افغانستان نداشته‌اند. قیام‌هایی که گاه به گاه مناطق مختلف هزاره‌جات شاهد شکل‌گیری آن‌ها بوده، نظیر قیام ابراهیم‌خان گاوسوار و یا فعالیت‌های سیاسی شهید بلخی، هیچ کدام نتوانستند که ذهنیت به خواب رفته و کزخت این مردم را بیدار کرده و به شکل‌گیری نوعی آرمان جمعی در میان آن‌ها منجر شوند و یا آن‌ها را به شناختن دردی که بر پیشانی تاریخ آن‌ها همچون جراحی خون چکان و ناسور خودنمایی می‌کرد، آگاه سازد. با آغاز جهاد و شکل‌گیری تنظیم‌های جهادی، جوانه‌های نوعی ذهنیت سیاسی در میان هزاره‌ها شکفتن گرفت. قرائت‌هایی که در هر یک از این تنظیم‌ها و احزاب نسبت به مسائل سیاسی و اجتماعی هزاره‌ها ارائه می‌شد نیز غالباً متأثر از پارادایم‌هایی بود که با رنج تاریخی انسان هزاره در جغرافیای فرهنگی و تاریخی ستم‌لود افغانستان بیگانه‌اند. به همان نسبت که خوانش‌های چپی وارداتی، نمی‌توانست تصویری سازوار از درد تاریخی این مردم ارائه کند، نسخه‌های تجویزی همسایگان غربی نیز تناسبی با ستمی که بر هزاره می‌رفت نداشت. البته نباید از یاد برد که دوران جهاد به دلیل شرایطی خاصی که در آن برهه وجود داشت، امکان مواجهه‌ی هزاره‌ها با مساله‌ی تاریخی آن‌ها را فراهم نمی‌ساخت. دولت خلقی با همه‌ی مجاهدین می‌جنگید و مجاهدین، با دولت خلقی و سربازان ارتش سرخ در حال جنگ بودند و در چنین فضایی، این امکان که هزاره‌ها با مساله‌ی تاریخی خود که از زمان عبدالرحمن تا کنون از آن رنج برده‌اند، فراهم نشد.

حکومت موقتی که در پیشاور و در غیاب هزاره‌ها و بی‌اعتنا به حضور آن‌ها در جهاد چهارده ساله بر علیه اشغالگران ارتش سرخ تشکیل شد، گواه صادقی بود بر این که گفتمان ایدئولوژی‌زده‌ی جهاد، در زودن غبار تبعیض و ستم از چهره‌ی انسان هزاره نسبت به دموکراسی ظاهرشاهی و استبداد عبدالرحمانی ناتوان‌تر و بلکه بی‌میل‌تر است. توگویی هزاره‌ها پس از چهارده سال جهاد و پس از آن که گوش‌هایشان با پیام‌های رنگارنگ ایدئولوژیک پر شده بود، به یکباره یا واقعیتی تلخ مواجه شدند، واقعیتی که بطلان تمامی آن روایت‌های ایدئولوژیک و عجز آن‌ها در به تصویر کشیدن رنج هزاره و سرودن نغمه‌ی رهایی را به اثبات می‌رساند. هزاره، به یکباره با مساله‌ی تاریخی خود مواجه شد و از چشمان مزاری، این امکان را یافت تا مناسبات قومیت‌زده و تباری قدرت در این کشور را باز شناسد. فرقی نمی‌کند که ایدئولوژی حاکم بر دولت و حکومت چه باشد. مشروطیت ظاهرشاهی باشد و یا لنینیسم خلقی و پرچمی و یا اخوانیسم جهادی. تمامی این گفتمان‌ها در یک چیز مشترکند و آن نفی حق انسانی هزاره است.

هزاره در تاریخ سیاست افغانستان همواره به عنوان یک معضل مطرح بوده است. سیاست در این ملک در همه حال به این مردم به چشم تکه‌ای زائد می‌نگرد؛ گروهی که حضورشان، تناسب معادلات قدرت را بر هم می‌ریزد و تنها سامان درست و نظم بایسته‌ی سیاسی، با حذف و نادیده گرفتن آن‌ها امکان تکوین می‌یابد. عبدالرحمن با کشتار و قتل‌عام این معضل را پاسخ گفت. نادر و ظاهر، با نادیده گرفتن و حذف هزاره‌ها از ساختار قدرت و کشتیدن حصارهای نامرئی اما عبور ناپذیر سیاسی به دور جغرافیای هزاره‌جات، به درمان این معضل مبادرت کردند. حصار عبور ناپذیری که در زمان حاکمیت ظاهرشاه باعث شد صدای ناله‌ی صدها هزار انسان هزاره که از گرسنگی حاصل از قحطی، مایوس و ناامید تن به مرگ سپردند، هیچ گوش شنوایی نیابد و حتی در تاریخ نیز، انعکاس درخوری نیابد.

هزاره‌ها به عنوان گروهی در عرصه‌ی سیاست افغانستان مطرح هستند که نمی‌توان قانون اساسی را بدون توجه به ملاحظات آن‌ها تدوین کرد، تنها در سایه‌ی مبارزات شهید مزاری است که به چنین دست‌آوردی نایل آمده‌اند. بر اساس همین نگاه غیر ایدئولوژیک به مذهب است که مزاری، استقلال شیعیان افغانستان در امر مرجعیت را به عنوان یک ضرورت روی دست می‌گیرد. تا زمانی که هزاره‌ها به لحاظ مرجعیت، از استقلال برخوردار نشده باشند، همواره امکان بهره‌برداری ایدئولوژیک از آن سوی مرزهای افغانستان وجود دارد. تنها مرجعیتی که برخاسته از میان همین مردم بوده باشد، می‌تواند بر اساس اقتضای منافع راستین آن‌ها، امور مذهبی آن‌ها را مدیریت کند.

تشکیلات اداری افغانستان نیز در واقع تشکیلاتی معیوب و تبعیض‌آلود است و از رهگذر همین تشکیلات معیوب است که زنجیرهای استبداد تباری استحکام یافته و اعمال سیاست‌های تبعیض‌آمیز، تسهیل می‌گردد. تقسیمات ولسوالی‌ها، بر مبنای جمعیت واقعی نیست و درجه‌بندی ولایات چیزی جز تبدیل تبعیض به روالی عادی و اداری نیست. انواع سهمیه‌بندی‌هایی که جلب و جذب ادارات و ارگان‌های مختلف بر اساس آن‌ها صورت می‌گیرد، در تاریخ این کشور تازگی ندارد. شهید مزاری یکی از نخستین کسانی بود که این سهمیه‌بندی‌ها را به عنوان بخشی از تبعیض سیستماتیک بر علیه هزاره‌ها مورد شناسایی قرار داده و از میان برداشته شدن آن‌ها را به عنوان مطالبه‌ای سیاسی مطرح کرد. او در آخرین سخنرانی خویش خطاب به مردم غرب کابل، از مهندسی تباری و قومی قدرت سخن می‌گوید، مهندسی که بر اساس آن هزاره‌ها نباید در هیچ یک از ادارات دولتی و به خصوص در جایگاه‌های کلیدی و حساس شامل شوند و از نامه‌ی شاه محمود خان مینی بر عدم شمولیت هزاره‌ها در پوهنتون حربی یاد می‌کند.

سومین خواسته‌ی شهید مزاری، مشارکت در تصمیم‌گیری‌های سیاسی است. «وزارت کلیدی» در ادبیات شهید مزاری، تعبیری از ایتنای قدرت بر بنیادی همه شمول است که تمامی آحاد مردم این سرزمین جزئی از آن قاعده به شمار روند؛ به گونه‌ای که غیبت آن‌ها، مشروعیت این قاعده را زیر سوال ببرد. در این گفتمان «وزارت» دلالتی امتیازخواهانه

انکار حضور هزاره‌ها در دولت مجاهدین، در امتداد همین سنت حذف، سرکوب و نادیده‌انگاری است. امروز نیز در هر صفحه از سیاست این ملک، هزاره‌ها در هر قانونی که نوشته می‌شود، در هر دولتی که بر سر کار می‌شود، در هر پلان انکشافی که روی دست گرفته می‌شود، به سان بن بست‌ی کور که گویا امکان باز شدن در آن نیست، جلوه‌گر می‌شوند. گاه در قامت کوچکی و ده نشین، گاه در هیبت انحراف لین برق، گاه در قالب سهمیه‌بندی. هزاره‌ها بن بست‌ی هستند در مسیر سیاست این کشور که هر دولت‌مردی که بر سر کار آمده، راهی برای ایجاد گشایشی بنیادی در آن نیافته است.

مزاری مساله‌ی تاریخی هزاره را شناخت و بازخوانی و رفع بنیادی آن را مبنای مبارزه و کار سیاسی خویش قرار داد. او به معرفی گره کوری در ساختار سیاست افغانستان پرداخت که تا پیش از او، بسیاری آن را ندیده بودند؛ چرا که با عینک‌های ایدئولوژیک، توان رویت این معضل را، آن چنان که هست، نداشته‌اند. این مشکل از نگاه مزاری، ایتنای ساختار قدرت در افغانستان بر مبنای تبار است. ساختاری که بنیاد آن بر نابرابری برخاسته از خون و نژاد استوار شده و معیار تخصیص امتیازات سیاسی و اجتماعی از رهگذر فاکتور قومیت تعیین می‌یابد. در چنین ساختاری از قدرت، «هزاره بودن» مبنای محرومیت و خسران و بی‌اعتنایی و حذف از ساختار قدرت قرار می‌گیرد. تعلقات تباری است که نسبت فرد با روابط قدرت را مشخص می‌سازد. هویت تباری، بار ارزشی داده می‌شود و هزاره، در عین آن که برای حضور و خدمت در حرم خانگی اشرافیت تباری، امین دانسته می‌شود، اما برای ورود به دستگاه حکومتی، ورود به ادارات دولتی و یا تحصیل در پوهنتون حربی، فاقد صلاحیت تلقی می‌گردد و به خاطر هزاره بودن، از آن محروم می‌شود. بر چنین اساسی است که حتی کسانی که با او هم مذهبند، حاضر نیستند که به حق سیاسی او تن دهند و برابری او را در سلسله مراتب قدرت بپذیرند. لذا است که نباید تعجب کرد چرا، کسی که همچون مزاری به لحاظ مذهبی به جامعه‌ی تشیع تعلق دارد، علناً تصریح می‌کند که حاضر است حکومت لنین را بپذیرد، اما به حاکمیت هزاره، تن در ندهد. تنها فورمالیسنوی که چنین موضع‌گیری‌هایی را می‌تواند توجیه کند، همان سخن شهید مزاری است که: «در افغانستان شعارها مذهبی است، اما علمکردها نژادی».

راهکار بنیادی که شهید مزاری برای حل این معضل روی دست می‌گیرد، اعطای منزلت انسانی به هزاره‌ها است. منزلت انسانی، بایستی به عنوان مبنای تعیین حق قرار بگیرد. «حق خواستن» تنها زمانی ممکن می‌گردد که تخصیص حق بر اساس آن صورت می‌گیرد، اصلاح گردد. بر این اساس است که مزاری، اعطای هویت و منزلت انسانی به هزاره را به عنوان سرفصل سیاست‌ورزی و مبارزه خویش تعیین می‌کند. او می‌خواهد که «هزاره بودن» دیگر «جرم» و یا «ننگ» نباشد و انسان هزاره، همچون هر انسان دیگری که به این جغرافیای سیاسی و تاریخی تعلق دارد، از منزلتی انسانی برخوردار باشد. مزاری برای احیای منزلت انسانی هزاره، سه مطالبه را مطرح می‌کند: ۱) رسمیت مذهب تشیع؛ ۲) تغییر تشکیلات ظالمانه‌ی گذشته؛ ۳) سهم بودن در تصمیم‌گیری‌ها. (احیای هویت، ۳۳).

مزاری در عین آن که انسانی مذهبی است، اما نگاه او به مذهب، نگاهی ایدئولوژیک نیست. او رسمیت مذهب تشیع را به عنوان یکی از خواسته‌های مردم هزاره مطرح می‌کند. داشتن مذهب، حقی انسانی است و بنیاد روابط سیاسی تنها زمانی انسان‌محور خواهد بود که حقوق انسانی افراد و گروه‌های اجتماعی مورد شناسایی قرار بگیرد. کسانی که امروز چنین دستاوردی را در قانون اساسی جدید به خود نسبت می‌دهند، نباید از یاد ببرند که عضو حکومتی بوده‌اند که شورای جهادی در راس آن، هرگز حاضر نشد چنین امری را به رسمیت بشناسد و اگر امروز



در شان آفتاب سیما خبر

سال نخست • شماره پنجم • شنبه ۱۸ • حوت ۱۳۹۷

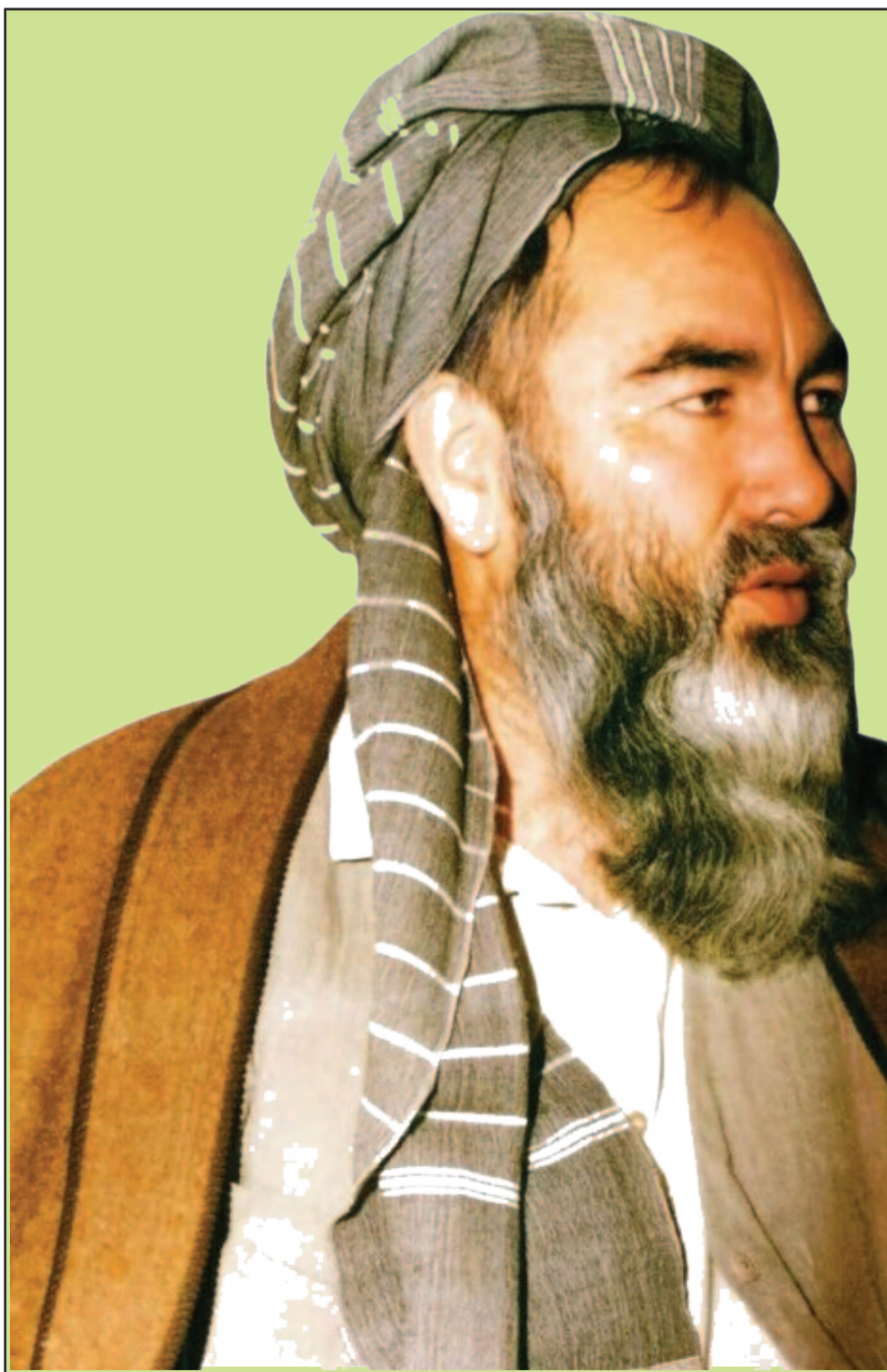
۹ مارس ۲۰۱۹ • قیمت: ۲۰ افغانی



و سهم طلبانه ندارد، بلکه برعکس کاملاً از ضرورت ایتنای قدرت بر بنیاد اراده‌ی شهروندان سخن می‌گوید. مشارکت در تصمیم‌گیری، به خلاف امتیازخواهی، امر موسمی و فصلی نیست، بلکه پی‌ریزی یک بنیاد پایدار است که بر اساس آن، حاکمیت استمرار قدرت خویش را مدیون همراهی و رضایت همواره و مستمر شهروندان خویش است. هر تصمیم سیاسی که با ناراضیاتی جمع کثیری از شهروندان این سرزمین همراه باشد، نامشروع است. «وزارت کلیدی» بیان همین غیر موسمی بودن بنیاد مردمی قدرت در افغانستان است. تقسیم و توزیع قدرت هیچ‌گاه نباید به گونه‌ای باشد که شهروندان این دیار، توان متوقف ساختن تصمیمات نادرست و خلاف منافع ملی آن را نداشته باشند.

منبع:

*مزاری، عبدالعلی، احیای هویت (مجموعه سخنرانی‌های رهبر شهید)، کابل: انتشارات سراج، چاپ اول، سال ۱۳۷۳.





[[په]] عمران حلیمی

یکی از برجستگی‌های بارزی که رهبر شهید را از دیگر هم‌تایان جهادی وی متمایز می‌کرد، آگاهی گسترده و دقیق وی از تاریخ بود. «بابه مزاری علاقه‌ی زیادی به تاریخ داشت» (دولت آباد، ۱۳۹۲: ۱۵۰). شهید مزاری با جزئیات حوادث و تحولات تاریخی افغانستان آشنایی داشت و حوادث تاریخی بسیاری از کشورها را نیز مطالعه کرده بود. استنادات و ارجاعات مکرر ایشان، به رویدادهای تاریخی کشور و نیز برخی کشورهای دیگر، گویای صدق این مدعا است. در این نوشته، می‌خواهیم این نکته را مورد تحلیل قرار دهیم که آگاهی تاریخی، چه تاثیری بر موفقیت‌ها و استراتژی مقاومت رهبر شهید داشته است؟

۱- تاریخ و خودآگاهی تاریخی

پیش از آن که وارد این بحث شویم، دو تعریف را صرفاً به عنوان مقدمه‌ای برای توافق مفهومی میان خواننده و نگارنده متذکر می‌شویم. تاریخ دارای دو معنا است. نخست «مجموعه‌ی حوادث فرهنگی، طبیعی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی و رویدادهایی که در گذشته و در زمان و مکان زندگی انسان‌ها و در رابطه با آن‌ها رخ داده است». معنای دوم نیز عبارت است از «معرفتی ناظر به وقایع جزئی و درک پدیده‌های ذکرشده که در ذهن تاریخ‌نگار شکل می‌گیرد و از نوع معرفت درجه یک است». علم تاریخ، کلیه‌ی اعمال گذشته‌ی انسان را بازگو و روایت می‌کند؛ به‌گونه‌ای که نه تنها در جریان وقایع قرار می‌گیریم، بلکه علت وقوع آن حوادث را نیز بازمی‌شناسیم. علم تاریخ، ما را نسبت به روابط اجتماعی انسان در گذشت روزگار آگاه می‌کند. منظور از «اجتماعی» کل اموری است که در حیات آدمی مؤثر است، نظیر امور اقتصادی، مذهبی، سیاسی، هنری، حقوقی، نظامی و علمی (ویکی پدیا، ۲۰۱۹). به عبارت دیگر مراد از تاریخ به معنای اول، موضوع علم تاریخ است (علیبور، ۱۳۸۴: ۱۰).

نکته‌ای که باید بدان توجه داشت این است که آگاهی تاریخی، با مفهوم «خودآگاهی تاریخی» فرق می‌کند. «خودآگاهی تاریخی، به معنای درک و تحلیل صحیح مشکلات و ارزیابی موقعیت فعلی خود، در پرتو آگاهی‌های تاریخی و تأمل در اوضاع و احوال پیرامون است. شاید بتوان خودآگاهی تاریخی را، به لحاظ مفهومی، به «خودآگاهی طبقاتی» در اندیشه‌ی مارکسیستی نزدیک دانست که بر آگاهی افراد یک طبقه از سرنوشت، منافع و مصالح مشترک‌شان دلالت دارد، (کوزر، ۱۳۸۵: ۸۲) «در جامعه‌های طبقاتی خواه ناخواه هر فرد در یک قشر خاص و یک طبقه خاص از نظر زندگی و برخورداری‌ها و محرومیت‌ها قرار دارد. درک موضع طبقاتی و مسئولیت طبقاتی، خودآگاهی طبقاتی است. بر اساس برخی نظریه‌ها انسان ماورای طبقه‌ای که در آن است «خود»ی ندارد؛ خود هر کسی «وجدان» اوست؛ مجموعه احساس‌ها، اندیشه‌ها، دردها و گرایش‌های اوست و این‌ها همه در «طبقه» شکل می‌گیرد». (مطهری، همان: ۳۱)

۳- آگاهی تاریخی و تأثیرات آن بر رفتار انسان
قبل از بررسی مسئله‌ی اصلی مقاله، به توضیح این نکته می‌پردازیم که، آگاهی تاریخی، به‌صورت کلی، چه تاثیری بر رفتار و عملکرد و طرز تفکر هر فرد می‌تواند داشته باشد؟ و اگر کسی از تاریخ خود آگاهی نداشته باشد، آثار و پیامدهای منفی آن چیست؟ به‌صورت مشخص می‌توان، آثار و نتایج، زیر را محصول آگاهی تاریخی، یا «تذکر تاریخی» (استنفورد، ۱۳۸۲: ۴۲۱) دانست.

۳.۱ خودباوری و اعتماد به نفس

تاریخ هر مردم، جزء عناصر هویتی آن‌ها به حساب می‌آید. «هویت» به مجموعه ویژگی‌ها به خصوص

شهید مزاری؛ آگاهی تاریخی و استراتژی مقاومت

ویژگی‌های شخصیتی و فرهنگی اطلاق می‌گردد که یک فرد یا یک گروه را از دیگران متمایز می‌کند و به این پرسش اساسی پاسخ می‌دهد که من یا ما کیستیم؟ عناصر و مؤلفه‌های هویتی، با وجود ما یگانه می‌شود و عواطف و احساسات ما را در تسخیر خود می‌گیرد. به گونه‌ای که نحوه‌ی تعامل ما با دیگران را تحت تاثیر قرار می‌دهد. هویت میان ما و دیگران مرز ایجاد می‌کند و ما نسبت به مؤلفه‌های هویت، احساس تعهد و تکلیف و نیز احساس تعلق و دلبستگی می‌کنیم (ابوالحسنی، ۱۳۸۸: ۲۵). هویت، مرکب از مجموعه عناصر و مؤلفه‌هایی است که همه‌ی آن‌ها، بسان قطعه‌های یک پازل، در کنار هم قرار گرفته و یک تصویر یگانه از ما ارائه می‌دهد. هویت یا فردی است و یا هویت اجتماعی. مهم‌ترین مؤلفه‌های هویت اجتماعی عبارتند از: فرهنگ، زبان، تاریخ، اعتقادات و باورها و قومیت و نژاد. تاریخ «طبیعت آدمی را شکل می‌دهد، انسان فرآورده‌ی تاریخ است و اگر تاریخ نبود انسان نیز نبود» (کچونیان و قاسمی، ۱۳۸۸: ۱۰).

۳-۲ ایجاد همبستگی

در ایجاد همبستگی میان افراد یک گروه، دو دسته عوامل می‌توانند نقش تعیین کننده داشته باشند: عوامل عقلانی و عوامل عاطفی. عوامل عقلانی از قبیل اهداف مشترک و منافع مشترک و مصالح مشترک و ... هر قدرهم نیرومند باشد، تا با عوامل عاطفی تلفیق و ترکیب نگردد، نمی‌تواند همبستگی پایداری در یک جامعه ایجاد نماید. به‌طور کلی می‌توان گفت: جامعه‌شناسان و متفکران اجتماعی، نقش عنصر عاطفی را در ایجاد انسجام و همبستگی اجتماعی، مؤثرتر از سازکارهای عقلانی می‌دانند. وجدان جمعی که در اندیشه‌ی دورکیم آمده است، (کوزر، همان: ۱۹۰) و نیز بحث وفاق ارزشی پارسونز، (ریترز، ۱۳۸۴: ۱۳۵-۱۳۹) بحث عصبیت ابن خلدون و بحث محبت در اندیشه‌ی اخوان الصفا، همگی مبین این واقعیت‌اند که آن‌چه باعث همبستگی پایدار اجتماعی می‌گردد، عنصر عاطفی است. «وجدان جمعی» در اندیشه‌ی دورکیم، همان ارزش‌ها و باورهای درونی شده اجتماعی است که تعاملات اجتماعی ما را تحت تاثیر قرار داده و به آن‌ها سمت و سو و جهت می‌دهد. (لوپز و اسکات، ۱۳۸۵: ۳۳-۳۲) این تعبیر در واقع، تعبیری دیگر از همان هویت است. می‌توان گفت، تاریخ نوعی وجدان جمعی است که عواطف و احساسات افراد دارای پیشینه‌ی تاریخی مشترک را به هم‌دیگر پیوند زده و میان آنان وحدت و همبستگی ایجاد می‌کند. بدیهی است که بدون آگاهی تاریخی، شکل‌گیری چنین احساسی در میان افراد یک جامعه، ممکن نخواهد بود.

۳.۳ بیداری و تعهد

ایجاد درد و تعهد را می‌توان به عنوان یکی دیگر از آثار آگاهی تاریخی بر شمرده. دنیای سیاست، دنیای فریب و نیرنگ و زورگویی‌ها و بی‌رحمی‌های غیر انسانی است؛ دنیای نامردی و نامروتنی است. این دسیسه‌بازی‌ها و بی‌رحمی‌های ناجوان مردانه، اگرچه از دید معاصران تا حدودی پوشیده می‌مانند، اما در عوض در پرده‌ی تاریخ خود را آشکار ساخته و به نمایش در می‌آیند. کسانی که مطالعات تاریخی دارند و با حوادث و رویدادهای گذشته و سرنوشت پیشینیان خود ارتباط ذهنی برقرار می‌کنند، با فریب‌ها و نیرنگ‌ها و نامردی‌های جهان سیاست و دسیسه‌بازی‌های بازبرگاران سیاسی آشنا می‌شوند. این افراد هم‌چنین بر اثر ممارست با تاریخ و حوادث تاریخی، ظلم‌ها و بیدادگری‌هایی که بر پدران و قبیله‌شان رفته است، و نیز این‌که چگونه اجدادشان فریب شیادی‌های افراد قدرت‌طلب را خورده و دریای زیاده‌خواهی‌های آنان قربانی شده‌اند را، با تمام وجود لمس می‌کنند. در نتیجه‌ی این آگاهی تاریخی، در وجود این‌گونه افراد یک نوع هوشیاری، روشن‌بینی و احساس مسئولیت و تعهد در قبال سرنوشت جمعی شکل می‌گیرد. گرچه ممکن است، این احساس مسئولیت، شدت و ضعف داشته و در همگی یکسان نباشد.

۳.۴ یافتن ریشه‌های مشکلات

بسیاری از مشکلات کنونی، ریشه در تاریخ و شرایط و رویدادهای پیشین آن جامعه دارند و بنا بر این، برای چاره‌جویی آن‌ها، نیازمند مطالعات تاریخی و جستجوی ریشه‌ی مشکلات در شرایط پیشین و رویدادهای گذشته خواهیم بود. اما افزون بر این، همان‌گونه که می‌دانیم، تاریخ هر ملتی آمیزه‌ای از شکست‌ها و پیروزی‌ها و موفقیت‌ها و ناکامی‌های کوچک و بزرگ است. تاریخ را تنها حوادث و رویدادهای خوشایند و دست آوردهای افتخار آمیز پوشش نمی‌دهد. اگر در یک طرف تاریخ پیروزی‌ها، دست آوردها و افتخارات خود نمای می‌کند، طرف دیگران، آکنده از شکست‌ها و ناکامی‌ها و حوادث تلخ و ناگوار، است، آکنده از قتل عام‌ها و فجایع خونین، آوارگی‌ها، محرومیت‌ها و توهین‌ها و تحقیرها است. این شکست‌ها به‌خودی خود پدید

و تلاش‌های پیگیر ایشان، تکثیر و در اختیار عموم قرار گرفت. در سفر سال ۱۳۶۵ خود به داخل کشور، گزیده‌ای از مطالب این کتاب را بدست آورده و برای چاپ به اداره حبل الله فرستاد. در سال ۱۳۶۹، فتوکپی خطی و قسمت اخیر سراج التواریخ چاپ دولت، جلد سوم، توسط شخص فرهنگ دوستی، از کتابخانه ملی افغانستان بیرون کشیده و برای بازنویسی و چاپ، به ایران برای شهید مزاری فرستاد. به دستور ایشان آقایان بصیر احمد دولت آبادی، جعفری و رحمانی، وظیفه داده شد تا آن را بازنویسی کنند. قسمت اخیر سراج التواریخ چاپی، از سوی شهید مزاری در اختیار انتشارات بلخ گذاشته شد، تا دوره سراج التواریخ به طور کامل به چاپ رسیده و در اختیار مردم قرار گیرد. تلاش شهید مزاری در این جهت، تنها به پیدا کردن و چاپ مجموعه‌ی سراج خلاصه نمی‌شود. طبق نقل مرحوم بصیر احمد، ایشان به افراد خارج رفته توصیه می‌کرد که در کتابخانه‌های لندن دنبال سند بگردند و می‌گفت: هروقت انگلیس سند سی ساله گذشته را فاش کرد ببینید در باره مردم ما چه گفته است، یک وقت دکتر ولایتی وزیر خارج ایران را راضی کرده بود که در ارشيو وزارت خارج ایران دنبال اسناد و مدارک مربوط به کشور بگردند، زمینه کار فراهم شده بود اما تعدادی مانع این کار شدند و طرح شهید مزاری ناکام ماند. (دولت آبادی، ۱۳۸۹: ۳۸) «ایشان طرحی داشتند برای تأسیس یک نهاد فرهنگی تا تاریخ انقلاب اسلامی افغانستان را تدوین کنند، در این راستا با بعضی از برادران فاضل صحبت کرده بود و قرار بود آن را در جمع شورای مرکزی حزب در بامیان به شور بگذارند و بعد از تصویب کار شروع شود.» (شجاعی، ۱۳۷۴: ۲۴۲)

در اندیشه‌ی رهبر شهید، تاریخ به مثابه‌ی صندوق اسراری به حساب می‌آید که راز بسیاری از شکست‌ها و ناکامی‌های تاریخی ملت‌ها را در سینه‌ی خود نهفته دارد. تاریخ حیات سیاسی مردم افغانستان نیز آکنده از چنین شکست‌ها و ناکامی‌های دردناکی است. مردم افغانستان در عرصه‌ی رویارویی‌های نظامی، همواره موفق عمل کرده است، اما در طول بیش از یک قرن مبارزه‌ی سیاسی و آزادی خواهانه برضد استعمار، همیشه شکست خورده و نتوانسته است یک حکومت دلخواه ملی به وجود آورد. به‌گونه‌ای که برای صاحب نظران و پژوهشگران خارجی، این امر تبدیل به یک باور شده است که مردم افغانستان از تشکیل یک حکومت ملی عاجز است. «این اعتراف اگر چند تلخ است، ولی باید گفت و آن اینکه مردم دنیا باور داشتند و این باور را تبلیغ می‌کردند که مردم افغانستان از نگاه نظامی مردم شجاع و دلیر و شکننده همه ابر قدرت‌ها هستند و در تاریخ هم این مسأله اثبات شده است ... اما در عین حال یک باور دیگر هم داشتند و آن باور این بود که مردم افغانستان که در صحنه مبارزه نظامی پیروز اند، در صحنه سیاسی و تشکیل یک حکومت ملی در تاریخ شکست خورده‌اند. این برای دنیا و تاریخ نویسان یک باور است؛ ولی متأسفانه با عملکرد یک ساله رهبران جهادی در افغانستان، دارد این باور راست می‌شود (احیای هویت: همان، ۱۳۳).

در نگاه تحلیلی رهبر شهید، آن‌چه عامل شکست و بی‌نتیجه ماندن تلاش‌ها و مبارزات مردم یک کشور، می‌گردد، «غفلت» است. غفلت از توطئه‌های افراد و گروه‌های فرصت‌طلب و عوامل استعماری. غفلتی که با ساده‌اندیشی و نداشتن بینش و هوش سیاسی همراه است. براساس همین نگرش، ایشان در اولین روزهای سقوط دولت کمونیستی، به‌صورت مکرر خطر این عامل را به مردم گوشزد کرده و نسبت به توطئه‌های گروه‌های فرصت‌طلب و عوامل استعمار هشدار می‌دهد. در سخنرانی در جمع مردم مزار شریف، ضمن دعوت آنان به آینده نگری، از آن‌ها می‌خواهد که از تاریخ پند گرفته و تا برپایی حکومت اسلامی و تحقق عدالت اجتماعی، سلاح خود را بر زمین نگذارند: «تاریخ را ورق بنزد. مردمانی که انگلیس را شکست دادند و این تحول را در دنیا پدید آوردند کمتر از شما فدا کاری نکرده بودند، شاید هم بیشتر ولی با مختصر غفلت، نتیجه‌ای نگرفتند. فقط چهره عوض شد. فقط شعارها عوض شد. استعمار همان بود و امروز هم همان است. (احیای هویت: ۴۳)

۶- شهید مزاری، خودآگاهی تاریخی و استراتژی مقاومت

شهید مزاری را می‌توان عصره‌ی تمام دردهای تاریخی هزاره‌ها دانست. او داغ قتل عام‌ها، اسارت‌ها، بردگی‌ها و بی‌خانمانی‌های آبا و اجداد خود را در سینه داشت؛ قصه‌ی غم انگیز چهل دختران و شهادت مظلومانه‌ی عبدالخالق و آوارگی‌های ابراهیم خان گاو سوار و صدها داستان غم انگیز دیگر، مزاری را رنج می‌داد. درد مزاری، تنها درد یک شخص نبود؛ درد یک ملت بود؛ درد یک تاریخ سراسر ستم و بی‌عدالتی و تبعیض؛ درد فریادهای فرو خفته‌ی نسل اندر نسل مردمی که قرن‌ها به فراموشی سپرده شده بود. او با زتاب ناله‌های اطفال معصومی بود که در زیر چکمه‌های جلاان تاریخ مظلومانه جان سپردند اما نه گوش شنوایی بود که ناله‌های دلخراش آنان را بشنود و نه وجدان بیداری که به فریادشان برسد. او در تنور این رنج‌ها می‌سوخت و در خلوت تنهایی خود اشک می‌ریخت.

این دردها بود که شهید ...ادامه در صفحه ۸

مزاری؛ حدفاصل تاریخ ذلت و تاریخ عزت



محمد علم عرفانی

قومی و مناسبات حزبی مبتنی بوده است. هر از گاهی به یک شخصیت سیاسی-تاریخی از دریچه حب و بغض و مناسبات حزبی و قومی نگریسته شود، لاجرم هر کسی خود را در نسبتی با آن می‌بیند، به ستایش وی می‌پردازد؛ و هر که خود را در جهت مخالف با آن شخصیت می‌بیند، به تخطئه و ناسزاگویی به وی می‌پردازد ولو به ناحق. «اسطوره شکسته» و «دانشنامه هزاره» نمونه‌های بارز چنین خوانشی‌اند.

هستند کسانی که تلاش‌ها و فریادهای شهید مزاری را برای ایجاد و تحکیم وحدت ملی در افغانستان از یاد برده‌اند و بجای آن تفسیر قوم‌گرایانه و انحصارگرایانه از وی بیرون داده‌اند. یکی از بهانه‌ها و حربه‌هایی که این چنین افراد از آن استفاده می‌کنند، این است که می‌گویند شهید مزاری زیاد هزاره‌گرا بود و برای دفاع از قوم خاصی بنام هزاره مبارزه کرد. بنا بر این آن‌ها ادعا دارند که شهید مزاری نیز مانند سایر رهبران قوم‌پرست است و قوم‌پرستی در تضاد با وحدت ملی است. اما هزاره‌ها و فریادها یا به سبب تعصب قومی و اختلافات حزبی خود را به تجاهل‌العارف زده‌اند یا این که واقعا غافل از این امر هستند که شهید مزاری مدعی استعلا و برتری جویی قومی بر سایر اقوام نبوده بل که او با طنین انداختن فریاد «هزاره» می‌خواست نابرخوردارترین مردم را از حاشیه به متن بیاورد و عدالت اجتماعی نیز مقتضی این است که نابرخوردارترین مردم برخوردار شوند و هیچ کسی به دلیل تفاوت رنگ و نژاد محکوم به دوزخی زیستن نشود. او مدعی نبود که هزاره‌ها حاکم بلامنازع افغانستان‌اند؛ بلکه او می‌خواست دیگر هزاره بودن جرم نباشد. برای درک بهتر خط مشی شهید مزاری باید کمی تاریخ خواند و خودآگاهی تاریخی از سرنوشت خود و خط مشی رهبر شهید حاصل کرد. چون

بیست و چهار سال قبل از امروز جامعه هزاره در سوگ چهره درخشان خط عدالت‌خواهی؛ استاد عبدالعلی مزاری نشست. او رفت اما روحیه بیدارگری و عصیان‌گری او در برابر وضع نابسامان حاکم بر جامعه افغانی، چنان تأثیر ژرفی بر تاریخ سیاسی هزاره‌های پس از خود گذاشت که گویی مزاری تا هنوز زنده است و به ما خودآگاهی تاریخی را الهام می‌کند تا خواب غفلت و حاشیه نشینی ما را آشفته سازد. بر ما نسل پسا مزاری نیز لازم است که وظیفه و مسئولیت تاریخی خود را در قبال مزاری و شناختن او، آن چه گفت و آن چه انجام داد، به درستی باز بشناسیم؛ چرا که موقعیت هستی‌شناختی ما در جامعه‌ی امروز افغانستان با مزاری پیوند دارد. در حقیقت او کتابی است که برای بازخوانی تاریخ خود نیاز داریم و هر از چندی، باید این کتاب را ورق بزنیم.

امروزه شهید مزاری به متنی تبدیل شده که خوانندگان و مفسرین زیادی دارد. هر که او را می‌شناسد و یا به نحوی او را خواه از روی دوستی و یا از روی خصومت جدی می‌گیرد، به دلخواه خود از او تفسیر و خوانشی ارائه می‌دهد. متأسفانه تاکنون بیشتر تفسیرها و داوری‌ها در مورد شخصیت وی بی‌طرفانه و بدون پیش‌فرض نبوده‌اند؛ بلکه چنین تفسیرها و داوری‌ها براساس حب و بغض‌ها، جهت‌گیری‌های

شهید مزاری؛ آگاهی تاریخی و استراتژی مقاومت

ادامه از صفحه ۷

مزاری را به خودآگاهی تاریخی رساند و به ایشان بصیرتی بخشید که در پرتو آن، بتواند مشکلات عمیق تاریخی جامعه و مردم خود را تجزیه و تحلیل کند. شهید مزاری در پرتو مطالعات تاریخی خود دریافته بود که عامل اصلی که در طول تاریخ مقاومت جامعه‌ی هزاره در برابر جباران خون آشام تاریخ را ناکام گذاشته و آن همه فجایع و بدبختی را برای ایمن مردم به بار آورده، جبهه‌ی خیانت بوده است. «تاریخ اثبات کرده که در دوران عبدالرحمن، وقتی مردم ما در مقابل این حکومت ظالم و جائز ایستادند و هفت سال جنگیدند. عبدالرحمن هم تمام توطئه‌های را که بلد بود، در این دوره علیه مردم ما به کار گرفت از تمام نقاط افغانستان لشکر جمع کرد و از همه اقوام به جنگ مردم ما فرستاد. شصت نفر از علمای اهل تسنن را جمع کرد و فتوی گرفت که اینها (هزاره‌ها) رافضی و کافرند. اما این توطئه‌ها، هیچکدام کارساز نشدند تا اینکه آمدند و از بین مردم خاین تربیت کردند و آنها را وادار نمودند که به مردم ما خیانت کنند، این مساله کارساز شد چگونه کارساز شد؟ یعنی که در اثر این خیانت شصت و دو درصد از مردم ما نابود شدند.» (احیای هویت، ۳۴۲) طبق نگاه آسیب‌شناسانه‌ی شهید مزاری، قتل و کشتارهای بی‌رحمانه و تبلیغات مغرضانه‌ی دشمنان روحیه‌ی مقاومت در جامعه‌ی هزاره را در هم کوبیده و این مردم بر اثر بیش از صدسال تحقیر و سرکوب، احساس خودباوری و اعتماد به‌نفس خود را به کلی از دست داده‌اند و یک نوع خودکم‌بینی مزمز و رنج‌آور بر آن‌ها حاکم شده است. براساس همین تشخیص، رهبر شهید، قبل از هر چیزی می‌بایست دست به اقدامی می‌زد که بتواند روحیه‌ی مقاومت و خودباوری را در این مردم زنده کند؛ بر طرف کردن اختلافات درونی و تشکیل حزب وحدت، اولین کاری بود که رهبر

با درک تاریخی بهتر و واقع‌بینانه‌تر می‌توان در مورد شهید مزاری داوری کرد که آیا او متعصب و قوم‌گرا بود یا عدالت‌خواه. اگر نگاهی به تاریخ هزاره‌های قبل از شهید مزاری بیاندازیم، صفحات تاریخ گواهی می‌دهند که ما را کوسفندوار زیر ساطوره‌های ستم سربریدند. شانه‌های مان زیر طناب فقر و محرومیت خم شدند. قبل از شهید مزاری هزاره بودن هویت نه، بلکه جرم بود. حتی بعد از خروج شوروی از افغانستان و پیروزی مجاهدین، دوبار مجاهدین بین خود حکومت تشکیل دادند که در هر دو بار هیچ هزاره‌ای در کابینه وجود نداشت. مجاهدین همچنان به نوبه خود بی‌شرمانه هزاره‌ها را از تصمیم‌گیری‌های کلان و از سطح رهبری حذف می‌کردند. اما شهید مزاری بود که علیه این ستم‌گری‌ها و سیاست‌های متعصبانه و ددمنشانه رهبران جهادی قد علم کرد و برای اعاده حقوق شهروندی قوم هزاره و مشارکت شان در تصمیم‌گیری‌ها مبارزه کرد که این گونه مبارزات را نمی‌توان قوم‌پرستی و زیاده‌خواهی خواند، بلکه عدالت‌خواهی می‌بایست گفت.

استاد مزاری در امتداد مبارزه و عدالت‌خواهی برای اعاده حقوق نابرخوردارترین‌ها، در آرزوی تحقق صلح پایدار و وحدت ملی در افغانستان بود. او تا آخرین نفس‌هایش برای ایجاد و تحکیم وحدت ملی تلاش کرد. عدالت‌خواهی و خواستن حقوق نابرخوردارترین‌ها علی‌الخصوص قوم محروم هزاره نخستین تلاش‌ها برای گذاشتن سنگ‌بنای وحدت ملی بود. تجربه زیسته و تاریخ ملت‌ها نشان داده که با سیاست حذف‌ناپذیر گرفتن حقوق و انکار هویت هم‌دیگر، افشاندن بذر وحدت و همدلی و صلح پایدار در یک سرزمین محال است. بلکه تلاش برای حذف هم‌دیگر و نادیده گرفتن حقوق طبیعی و اساسی هم‌دیگر خود جنگ و نفاق تمام عیار و خودکشی‌ی یک ملت است. وحدت ملی و صلح پایدار ممکن نیست مگر این‌که اقوام دست از ستم و حذف هم‌دیگر بردارند و بجای منطق ارباب‌دعوتی منطق آزادی، برادری و برابری را پیشه کنند. برای هم‌دیگر آزادی قائل باشند و در تصمیم‌گیری‌ها مشارکت همگانی را یک اصل بدانند. اگر دولتی حقوق برخی اتباع‌اش را نادیده بگیرد، قومی را غالب و قوم دیگر را مغلوب و محکوم به محرومیت و مظلومیت سازد، هرگز وحدت و صلح آمدنی نیست چون اگر روزی قشر محروم و ستم‌دیده به خودآگاهی برسد، برای اعاده حقوق شان و برای رهایی از زیر یوغ ستم و استعمار، با قدرت حاکم و گروه‌های ستم‌گر مبارزه خواهند کرد. همین مبارزات شهید مزاری برای برابری و برادری سبب شد که او را مردم افغانستان پیشگام و پیش‌شاز وحدت ملی بدانند و بجا است که او را «شهید وحدت ملی» لقب داده‌اند. به تعبیر مرحوم دولت‌آبادی رهبر شهید ماندگارترین تلاش در تاریخ هزاره‌های افغانستان است. ماندگارترین حماسه را برای اعاده حقوق قشر ستم‌دیده



در سال‌های سیما خبر

سال نخست • شماره پنجم • شنبه ۱۸ حوت ۱۳۹۷

۹ مارس ۲۰۱۹ • قیمت: ۲۰ افغانی



و محروم افغانستان از خود نثار تاریخ کرد و امید داشت که شاید این مبارزات راهی باشد بسوی مشارکت ملی و به رسمیت شناساندن هویت و حقوق محرومین و نابرخوردارترین‌ها به کسانی که از تکثر و عقلانیت خبری نداشتند و نمی‌دانستند که از یک جامعه که اقوام و مذاهب متعددی وجود دارند، بدون تکثر و تساهل زندگی صلح‌آمیز ناممکن است. حتی اگر به گفته‌ها و سخنان استاد مزاری گوش دهیم، ادبیات استاد مزاری نیز ادبیات عدالت‌خواهانه و صحیفه وحدت و همدلی بود. بد نیست که شمه‌ای از کلام بابه شهید را یادآور شوم. او می‌گوید: «حق خواستن به معنای دشمنی با کسی نیست». در جای دیگر می‌گوید: «مردم افغانستان مردمی سرفرازی‌اند که با برابری و برادری با هم زندگی می‌کنند...» حقا است که اگر ما مبارزات راهی‌بخش وی را دست کم بگیریم.

در اخیر به جهت اجتناب از اطاله کلام به بازگویی این نکته بسنده می‌کنم: اگر تاریخ هزاره‌ها را به هزاره‌های قبل از مزاری و هزاره‌های بعد از مزاری تقسیم کنیم، تاریخ هزاره‌های قبل از مزاری یکسره تاریخ مظلومیت محرومیت، ماتم و ذلت است. شهید مزاری با مبارزات عدالت‌خواهانه خود و با طرح ایده مشارکت عادلانه تمام اقوام در تصمیم‌گیری‌های سیاسی و ملی به این تاریخ خونین و غم‌انگیز نقطه پایان گذاشت. بنا بر این گراف نیست که اگر بگویم شهید مزاری پایان تاریخ ذلت است.

و ایستادگی و حساس بودن شما بخاطر سرنوشت تان نهفته است.» (احیای هویت: ۳۴۲)

روحیه‌ی خودکم‌بینی و عدم اعتماد به نفسی که هم‌چون کابوس وحشت‌ناک، سایه‌ی سنگین خود را بر روح و روان انسان هزاره گسترانده بود، نیز باید از ذهن این مردم پاکسازی می‌شد. این بیماری ریشه در سنت ظالمانه‌ی حاکمان پیشین داشت و در اثر القانات و تبلیغات بیش از یک قرن همان‌ها، در روح و روان جامعه‌ی هزاره، نهادینه و برای آن‌ها تبدیل به یک باور تاریخی شده بود. بهترین راه برای ساختگی و جعلی نشان دادن چنین باوری، استناد به شواهد و نمونه‌های تاریخی بود. براساس همین تشخیص، رهبر شهید، با پیدا کردن نمونه‌های زنده و عینی تاریخی، تلاش می‌کند به مردم خود بیاوراند که هزاره‌ها به لحاظ استعداد و شایستگی‌های ذهنی، نه تنها نسبت به دیگر اقوام در درجه‌ی پائین‌تر قرار ندارند، بلکه نسبت به آن‌ها استعدادهای درخشان‌تری دارند. ایشان از «احمدعلی خان بابا» سرباز کهنه کار هزاره در گردیز که به خاطر شایستگی ذاتی خود تا درجه‌ی لمزی بریدمن پیش رفته بود، به عنوان نماد استفاده می‌کند، تا آن باور نادرست شکل‌گرفته در ذهنیت تاریخی مردم هزاره را باطل کند. (احیای هویت: ۳۲۶) شهید مزاری تصریح می‌کند که جوانان هزاره به لحاظ استعداد و شایستگی، هیچ کمبودی ندارند، اما تا زمان داوود به آن‌ها اجازه داده نمی‌شد که استعداد آن‌ها شکوفا گردد.

«این‌که در طول تاریخ افغانستان یک جنرال برای مردم هزاره نبود، طبیعتاً چنین چیزی نبود که مردم هزاره لیاقت جنرال شدن را ندارند، سیاست این طور تجویز می‌کرد که از یک نژاد از مادر جنرال تولد شود و یک مردم دیگر در طول تاریخش، یک جنرال نداشته باشد. حالا در اثر لیاقت و شایستگی مردم ما، دارای سی - چهل ژنرال می‌باشیم. پس طبیعت این طور نیست، سیاست‌ها است که چنین می‌کنند که یکی باید پادشاه باشد، یکی جنرال باشد، یکی باید خدمتکار و عملی این مملکت باشد و در سیاست حق نداشته باشد.» (احیای هویت: ۷۴)

منابع

۱. ابوالحسنی، سیدرحیم. تعیین و سنجش مؤلفه‌های هویت ایرانی، تهران، پژوهشکده‌ی تحقیقات استراتژیک، ۱۳۸۸.
۲. استفورد، مایکل، درآمدی بر فلسفه‌ی تاریخ، ترجمه: احمد گل محمدی، تهران، نشرنی، ۱۳۸۲.
۳. جاوید، محمدجاوید، احیای هویت، کابل، انتشارات امیری، بی‌تا.
۴. دولت آبادی، بصیر احمد، مزاری ماندگارترین تلاش در تاریخ هزاره‌ها، کابل، انتشارات امیری، ۱۳۹۲.
۵. دولت آبادی، بصیر احمد، ناگفته‌هایی بصیر احمد دولت آبادی از زندگی و مبارزات رهبر شهید، ۱۳۸۵ و ۱۳۸۹.
۶. ریتزیر، جورج، نظریه‌ی جامعه‌شناسی در دوران معاصر، ترجمه: محسن ثلاثی، تهران، ۱۳۸۴.
۷. شجاعی، سید اسحق، مجله سراج، «ویژه‌نامه سالگرد شهادت شهید مزاری» ش ۳، سال اول، بهار ۱۳۷۴.
۸. علیپور، محمدعلی، تاریخ، تعاریف و معانی، مجله‌ی حوزه و دانشگاه، سال یازدهم، شماره ۴/ ۱۳۸۴.
۹. کچوئیان، حسین و قاسمی، زائر، ده گام اصلی روش‌شناختی در تحلیل تبارشناسانه‌ی فرهنگ، راهبرد فرهنگ، شماره هفتم، ۱۳۸۸.
۱۰. کوزر، لوئیس، زندگی و اندیشه‌ی بزرگان جامعه‌شناسی، ترجمه: محسن ثلاثی، تهران، علمی، ۱۳۸۵.
۱۱. لویز، حوزه و اسکات، جان، ساخت اجتماعی، ترجمه: حسین قاضیان، تهران، نی، ۱۳۸۵.
۱۲. مطهری، مرتضی، جامعه و تاریخ، قم، صدا، ۱۳۷۸.
۱۳. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، تهران، دارالکتب اسلامی، ۱۳۷۴ ش. ج ۳.
۱۴. ویکی پدیا، «تاریخ» ۹ ژانویه ۲۰۱۹.



سال نخست • شماره پنجم • شنبه ۱۸ حوت ۱۳۹۷
۹ مارس ۲۰۱۹ • قیمت: ۲۰ افغانی



جواد فلسفی

مزاری اسطوره احیای هویت و فریاد علیه محکومیت تاریخی هزاره ها

زندگی حاشیهای عادت کرده بود. استاد مزاری تا آخرین نفس هایش ایستاد و مبارزه کرد، چون می خواست که هم تبارانش از حاشیه به متن بیایند. دیگر از هویت و تاریخ خود شرمند نبوده و در نهایت مجبور نباشند برای زنده ماندن همانند حیوانات بارکشی کنند.

او به اندازه یک تاریخ از این دردها و غمها در وجودش داشت، از بردگی گرفته تا قتل عامها و غارتها و تجاوزات... اما قضیه افشار از جنس دیگری بود، رخدادی که زخمهای مزاری را تازه تر کرد. بعد از آن بود که بابه مزاری دگرگون شد. اندوهی بی کران بر وجودش نشست بود، بغض، سرانجام راه خود را یافت و از سینه بیرون زد و برای اولین بار گریه و اشک خود را در جمع یارانش کنترل نتوانست. تاریخ سیاه افغانستان گواهی می دهد که آن روزها مزاری و مردمش گریه می کردند و جنازه های شان را از زیر آوار خرابه های افشار بیرون می آوردند. اما دیگران پیام تبریکی می نوشتند و به دنبال پاداش خود بودند و جشن پیروزی می گرفتند. همانهایی که با خون هزاره ها به دیوارهای ویران افشار نام خود را به یادگار نوشتند. آنان در افشار کارهایی را انجام دادند از نوشتن آن قلم می شرمند.

ناگفته پیداست که بابه مزاری دانشمند نبود. آرا و افکار انتزاعی و نظری نداشت. جان رالز و ایزیا پرلین نخوانده بود، اما تا آخرین قطره خونش برای آزادی و عدالت مبارزه کرد. او به معنی دقیق کلمه صدای رسای ستمدیدگان بود که تاریخ و هویت خود را از دست داده و در گوشه های شهر به گمنامی و پنهانی و با انجام کارهای شاقه زندگی می کردند. او مونا د کامل عدالت خواهی و انتقاد علیه ظالمان و استبدادگران در افغانستان بود. او بود که برای اولین بار از تمام هزاره ها اعم از شیعه و سنی در افغانستان دعوت کرد که هم پیمان شوید و علیه این تبعیض سیستماتیک باستید و مبارزه کنید؛ او می گفت آن قدر هزاره، هزاره بگوئید که دیگر در افغانستان هزاره بودن جرم نباشد، بلکه افتخار باشد. با وجودی که آخوند شیعی بود و تحصیلات حوزه ای داشت، ولی هیچگاه به دنبال یک حکومت دینی و ایدئولوژیک نبود، بلکه همیشه در جستجوی یک حکومت دموکراتیک و همه شمول در افغانستان بود. حکومتی که در آن حقوق اقلیتها زیر پا نشود و همه اقوام ساکن در افغانستان از حقوق مساوی شهروندی برخوردار باشند. این درحالی است که اکثر آخوندهایی که در ایران، پاکستان، مصر، عربستان و دیگر کشورهای اسلامی تحصیل کرده بودند، به نحوی با دستگاه های ایدئولوژیک آن کشور در ارتباط بوده و اکثراً برای پیاده کردن اهداف آن ها کار می کردند. از محمد اکبری گرفته تا شیخ آصف محسنی و گلبدین حکمتیار و دار و دسته آنها همه از این سنخ اند. اگر نگرش

بی طرفانه و همه جانبه به این مسئله داشته باشیم، یک نکته به خوبی برای ما آشکار می شود و آن اینکه همه ی کسانی که در افغانستان به قول خودشان جهاد کردند، هدف شان رهایی از بدبختی و فقر و استعمار نبود، بلکه کوشش می کردند تا یک نظام شبه طالبانی بسازند و اهداف حامیان خود را برآورده کنند، و چه بسا از این طریق منافع شخصی خویش را دنبال می کردند. بدون اغراق و حب و بغض در این میان تنها استاد مزاری استثنا بود، او برای ایجاد حکومتی می جنگید که در آنها نه تنها هزاره بودن جرم نباشد، بلکه افتخار هم باشد. می خواست هزاره ها از تمام حقوقی که اقوام دیگر در افغانستان برخوردار است بی بهره نباشند. بنابراین مزاری برای مردم هزاره تنها یک رهبر سیاسی نیست، بلکه «تاریخ» و «هویت» هم است. پر بی راه نیست که بگوئیم مزاری و کارنامه درخشان او نقطه عطفی در تاریخ هزاره ها است، که می توان این تاریخ را به قبل از مزاری و بعد از مزاری تقسیم نمود. فریادهایی که از گلو مزاری طنین انداز می شد، بی هیچ تردیدی دیوارهای ظلم و استبداد علیه مردم هزاره را به تزلزل درآورد. اگر بگوئیم هزاره ها با مزاری به رسمیت شناخته شده و کارنامه درخشان او باعث وحدت و بیداری این مردم شد سخن اغراق آمیز نگفته ایم.

اغلب تاریخ پژوهان تاریخ را وسیله ای برای شناخت و درک زمان حال و گذشته می دانند. به این معنی مزاری به فهم عمیق ترین لایه های محرکه تاریخ افغانستان رسیده بود. او با زمان و مردمش زیست، یک لحظه هم از این دو فاصله نگرفت، چنان که با زمان و مردمش یکی شده بود. زمان حال که قتل عامها و درگیری های مصیبت بار چند صد ساله مردمش را با خود حمل می کرد. گذشته ای که هم تباران مزاری را مثله کرده و هر گونه تحرک و رمق برای آزادی را از این مردم ستمدیده به یغما برده بود. فضای حاکم طوری رقم خورده بود که همه این مردم را سزاوار محروم زیستی و تحقیر می دانستند. اینها مسائلی اند استاد مزاری آن را با عمق وجودش احساس و درک کرده بود. اکنون او آمده بود تا به این تحقیر تاریخی و سرنوشت محتوم رقت بار هزاره ها سنگ تمام بگذارد. بلی، هدف راستین مزاری این بود. او می دانست این کارش در چنین زمانی به بهای جاننش تمام می شود، اما او از جان خود گذشت. او به معنی دقیق کلمه مبارزه ای را آغاز کرد که مایه الهام تمام نسل های ستمدیده تاریخ شد. آری، بابه مزاری این گونه بود و ما باید این گونه مزاری را بشناسیم. اما و هزار اما، این ما هستیم که گذشته و تاریخ خود را نمی دانیم و اگر می دانیم، خود را به نفهمی زده ایم. امروزه که از حقوق شهروندی و آزادی نسبی برخوردار هستیم تا دستمان به قلم و کاغذ رسید

علیه او تخطئه نامه ها می نویسیم. از این تخطئه نامه های بی مورد بعنوان منبع در دانشنامه ای ملقب به دانشنامه هزاره استفاده می کنیم. این وضعیت فضاقت به تمام معنا است. با این کارها ما در واقع تیشه بر ریشه خود می زنیم. مردمانی که تاریخ خود را نمی شناسند محکوم به تکرار آن هستند. بگذارید بی پرده عرض کنم که ما هنوز هم با تاریخ خود بیگانه هستیم، به همین دلیل مزاری خودش را قربانی کرده تا ما به خود آگاهی برسیم و دیگر مجبور نباشیم تاریخ گذشته خود را تکرار کنیم. او می گفت: «در افغانستان شعارها مذهبی ولی رفتارها قومی است» و معتقد بود که در افغانستان تضادهای قومی و نژادی اصلی ترین محرکه تاریخ این کشور است و اکثریت بدبختی ها و دربه دری های ما در تاریخ به این تضادها برمی گردد. به راستی که اگر تاریخ این کشور را ورق بزنیم، در تاریخ افغانستان قومیت نقش اساسی بازی کرده است. به همین دلیل یک تعداد سرور بودند و دیگران برده. این سروران بودند که برای دیگران تعیین تکلیف می کردند و تصمیم می گرفتند چه کسانی زندگی کنند و چه کسانی بمیرند. چه بسا که این مسئله جنگ های خونین زیادی را پدید آورده و پدید بیاورد. مزاری اما چنان علیه این فرهنگ ارباب و بردگی در برهوتی بنام افغانستان ایستاد که تو گویی رسالتی الهی دارد. او تمام مردم افغانستان را به وحدت ملی فرا می خواند. معتقد بود که مردم افغانستان تا زمانیکه همبستگی و وحدت ملی نداشته باشند، نمی توانند صاحب نجات ملی صلح و ثبات ملی شوند. مبارزات بی وقفه او در این مورد باعث شد تا او نماد کامل عدالت خواهی و به یک چهره وحدت ملی تبدیل شود. بنابراین آنچه که گفته شد لازم می بینم که یک نکته آسیب شناسانه را نیز یادآوری کنم که بابه مزاری امروزه تبدیل به متنی صامت شده است که هیچ سخن از خودش ندارد. این دیگران است او را به هر طریق به جهت منافع خود تفسیر می کنند. ما امروز با مزاری که در سال ۱۳۷۳ بدست طالبان شهید شد رو به رو نیستیم، بلکه با مزاری ها رو به رو هستیم. از مزاری که محقق و خلیلی از او لاف می زنند گرفته تا مزاری که عزیز رویش و اعضای جنبش روشنائی مایه الهام شان می دانند. حتی مزاری که روی موترهای شیشه سیاه نصب است. همه و همه از این طریق نام و نشان کسب کرده و صاحب لقمه کلان می شوند. اما هیچ کدام اینها چهره واقعی مزاری نیست، این مزاری ها سرد و بی روح هیچگاه نمی تواند تاریخ و هویت برای مردم هزاره باشد. چون با از بین رفتن و روشن شدن اشتباهات این مفسران و رهبران که از مزاری لاف می زدند، یقیناً که مزاری منتسب به آنها هم از بین خواهد رفت. بنابراین امروزه ما نیازمند یک رویکرد واضح و آشکار از مزاری هستیم؛ رویکردی که نیازهای تاریخی و اجتماعی ما را برآورده کند. اما قبل از اینکه نگرشی صاف و روشن از مزاری داشته باشیم، باید ببینیم که مزاری حافظه تاریخی ملی برای مردم هزاره است و خاطرات تاریخی این مردم ستمدیده را برآورده می سازد. مزاری امروزه برای هزاره ها یک رهبر نیست، بلکه یک تاریخ است و تاریخ قبل از هر چیزی کاربرد اجتماعی دارد و آن حفظ و نگهداری خاطرات تاریخی ملی یک ملت است. مزاری قبل از هر چیزی دیگر یادآور و تسلائی تاریخ تراژیک چند صد ساله هزاره ها است.



رویکردهای معطوف به مزاری

موثق از عکس و فلم و ویدیو از آن همه اتهام‌های خشن و ناروا، ارائه نتوانسته‌اند!



محمد عزیز

داوری در مورد کارنامه مقاومت مزاری شهید؛ امری است که در این ایام سخن روز شده و سیر اندیشه و قلم موافقان و مخالفان را به خود معطف کرده است. این امر، چه از دیدگاه موافقین و چه از منظر مخالفین، یک رخداد مبارک و مغتنم است و از سوی دوستان و رهروان مزاری شهید، باید با سعه صدر و وسعت نظر مورد استقبال قرار گیرد و در جایی که قلم‌ها و قول‌ها، راه خطا و ناروا می‌پیماید و خارج از مسیر انصاف و حقیقت، سمت و سوی حسادت و عداوت به خود می‌گیرد و به تحریف و تخریب پهلو می‌زند، پاسخ معقول و مستند داده شود.

چند طیف از افراد مشخص، کارنامه مزاری و مقاومتش را هدف قرار داده و آگاه و نا آگاه مبتنی بر عداوت‌های نفسی، رسوبات تنظیمی، مخالفت ایدیولوژیکی، اطلاعات آوازه‌ای، داده‌های انترنی و استنباط ذهنی خویش، یکسره بر مزاری و کارنامه‌ی مقاومتش می‌تازند و بعضاً در مقایسه با سران و رهبران موجود؛ تمام دستاوردهای آن بزرگمرد شهید را زیرسوال می‌برند.

ستون پنجمی‌های دیروز

طیف اول؛ دشمنان دیرینه‌ی مزاری و بقایای خیانت و معامله‌اند که همواره در کمین کمترین فرصت بوده‌اند تا عقده‌های انباشته و فروخورده‌ی خود را همچون آتشفشان فواره دهند و بیرحمانه‌تر از دیروز جنگ، بر پیکر مزاری و مقاومت و سرداران جبهه‌ی مقاومت برای عدالتش شلیک کنند و عطش قلبی و تنش روانی خود را با تخریب مزاری فرو بنشانند.

اولین نشانه‌های عداوت و دشمنی این طیف افراد در روز اول شهادت مزاری و سقوط جبهه‌ی مقاومتش در کابل، ظهور کرد و در هر جا که بودند از عامی و عالم، به جشن و پایکوبی برخاستند و هر چه نقل و نبات داشتند، در شادمانی شهادت مزاری، برسرهم ریختند و شکست جبهه مقاومت هزاره‌ها را «فتح المبین» دانسته تریک گفتند؛ اما چون در فرادای شهادت مزاری و شکست جبهه مقاومت برای عدالت هزاره‌ها از کابل؛ با دنیایی از درد و دریغ و اشک و اندوه و احساسات تبرخورده و جریحه دار شده‌ی مردم از پیشامد ناگوار شهادت مزاری از یکسو؛ و سیلی از نفرت و خشم و برائت اعظم جامعه هزاره از جریان خیانت و معامله‌ی متحد با دشمنان و قاتلان مزاری، از سوی دیگر روبرو گردیدند و خود را در صف خیانت و معامله یافتند، مثل مارهای سرکوفته و زمهریر زده، کرخت شدند و منتظر فرصت ماندند!

امروزها که زمینه و زمانه، فرصتی فراهم آورده تا نسل موجود، مزاری را مبتنی بر یافت و شناخت خود، آگاهانه درک کنند؛ طیف مخالف کرخت شده و منتظر ماندی دیروز، فرصت یافته و دهن گشوده و داشته‌های دل و انباشته‌های خاطر شان را، در دنیای حقیقی و مجازی بر زبان و قلم می‌ریزند و در تخریب و جبهه‌ی مزاری و مقاومتش از هیچ سعی و کوششی حتی تهمت‌های من درآوردی و استناد به افترا و اتهام‌های ساخته و پرداخته از سوی دشمنان جبهه مقاومت مزاری هم دریغ نمی‌کنند!

این طیف افراد وابسته به جریان خیانت و معامله؛ در دوران خون و شهادت و مقاومت غرب کابل، که هزاره‌ها برجاهدها، کوچه‌ها، محله‌ها و حتی خانه‌های خود، مثل کبک از کوه‌های کابل با زیسو و پیکا و تیربار و هاوان و سکر دشمنان مقاومت مزاری شکار می‌شدند و بهترین فرزندان تعلیم دیده و تحصیل کرده‌ی هزاره، افروخته از درد و غم و قتل و خون و شهادت مردم‌شان در جنگ‌های تحمیلی و فاجعه‌ی خونبار افشار اسلحه گرفته، به سنگر رفته و از هوشیاری درد و مصیبت، خود را دیوانه لقب داده بودند و مقاومت می‌کردند؛ در درون جامعه‌ی هزاره نقش خنجر از پشت را ایفا می‌کردند؛ از سوی دیگر، آنگونه که شایعه و تبلیغات شکننده، مقتضای تمامی جنگ‌ها در جهان بوده و هست؛ این افراد منحیث ستون پنجم تبلیغات و شایعات در میان مردم، هرگونه اتهامی که می‌توانستند، می‌باقتند و می‌ساختند و برای بدنام کردن مزاری و جبهه‌ی مقاومتش به افواه جاری می‌نمودند و بر تنور نفرت از هزاره می‌دمیدند؛ در حالیکه یک مورد هم سند

را که در حضورش از سازمان و حزب‌های منحل چیزی گفت، با نفرت و نصیحت پدرا نه برحذر داشت و گفت که احزاب سیاسی گذشته، منحل شده، مرده و هرگز دیگر جایی و تکیه‌گاهی برای کسی نیست!

مزاری شهید، در سالیان اخیر مقاومت در کابل، حتی از قالب حزب وحدت هم عبور کرده و به کلیت هزاره و شیعه فکر می‌کرد و سخن می‌گفت و برنامه می‌ریخت. به همین خاطر هم اکثریت قاطع مردم هزاره در کابل، وابسته به حزب و سازمان و جریان نبودند؛ اما در تحت لوای هزاره و شیعه گرد آمده، فریاد مزاری رهبر را سرداده، او را بر قله‌های اعتماد پیشوایی نشانده، زن و مرد و پیر و جوان، بر پای پرچم عدالت و حریت او ایستاده، جان و جوان و جگر می‌دادند!

شفیع، نصیر سوز، سعادت سیاه و صدها جوان رزمنده‌ی دیگر جبهه‌ی مقاومت کابل، همه محصلین و متعلمینی بودند که هیچ مناسبتی با احزاب سیاسی نداشتند؛ حتی قمبر لنگ و صادق مدبر و ده‌ها دستیار دیگرشان که حرکتی بودند، آمدند و به مزاری پیوستند؛ حمایت از جنرال دوستم ازبک و هزاره‌های اسماعیلیه و نیز تماس با هزاره‌های سنی در جای جای افغانستان؛ همه نشانگر این بود که اندیشه‌ی مزاری در رسیدن به حق و تحقق عدالت در کشور، فراتر از قالب یک حزب و یک تشکیلات و یک قوم و یک مذهب

و یک ملیت بود و جای دادن آن بزرگمرد، در قالب حزب و تشکیلات خاص، جغای نابخشودنی و خدمت به دشمنان مزاری است!

نوجه سوسیالیته‌ها

طیف چهارم؛ دسته‌ای از افراد نوجه سوسیالیستاند که با گرایش‌های سکولاری و مدعی رهایی از هر قید و بند؛ بیزاری از دین و مذهب و عبور از ارزش‌های اجتماعی، اعتقادی، جهادی را در دستور کار دارند و بریده از پدیده‌های دینی-تاریخی دیروز و بی اعتنا به ارزشهای ملی-اجتماعی امروز، لائیک بودن را مبنای داوری ارزشی قرار می‌دهند و بر تولید ثروت و تقسیم آن نظر داشته و در جامعه دینی-مذهبی، طبل بی‌خدایی می‌زنند!

ب اینک مزاری؛ از قربانیان اصلی و اولی حمایت از کمونیست‌های افغانستان در حکومت مجاهدین است و دستاویز جنگ‌های پیاپی سیاف و ربانی و مسعود بر حذف و نفی حزب وحدت مزاری و نیت تصفیة کابل از وجود هزاره‌ها، مشخصاً حمایت مزاری از جنرال دوستم کمونیست و ایستادن برپای امنیت و حمایت از دیگر وابستگان خلق و پرچم در کابل و پذیرش آنها از سوی مزاری در چوکات حزب و حکومت بود؛ اما نوجه سوسیالیست‌های امروز، به جای سیاف و ربانی و مسعود و محسنی و انوری و جاوید و یونس خالص و دیگر سران متکبر دینی و مغزهای متورم از افراطیت مذهبی، یکسره به جان مزاری افتاده‌اند که با دید باز انسانی‌اش، وجهه دینی-جهادی خود را قربانی حمایت از کمونیست‌ها کرد و گیوتین اعدام و میله‌های زندان را از گردن شان برداشت و در حاکمیت و سیاست کشور شریک ساخت!

این دسته از افراد، مزاری را یک شخصیت جهادی با اندیشه دینی دانسته و فکر می‌کنند که اگر مزاری و امثال شان در صدر جهاد نمی‌بودند؛ انقلاب هفت ثور، ناکام نمی‌شد و رفقای سوسیالیست خلق و پرچم، افغانستان را به بهشت بی طبقه کمونیزم تبدیل می‌کردند و با ایجاد یک جامعه اشتراکی و تطبیق ایده‌های سوسیالیستی، هزاره‌های محروم و کارگر و زحمتکش، ارباب بلا منازع افغانستان می‌شدند و زمین‌های غصب شده ارزگان و دایه و فولاد و زابل و غزنی و خاک ایران، از فیودال‌های پشتون گرفته میشد و واپس به صاحبان اصلی (هزاره) تعلق می‌گرفت!

اما این خوابان نواندیش ما متأسفانه از یک نکته غفلت می‌کنند و آن اینکه افغانستان قومی-قبیلوی با تاریخی آمیخته از تعاملات و تغییرات دو صد سال اخیر را از نظر دور میدانند و فکر نمی‌کنند که حلول جامعه بسته و بیسواد و غرق در مناسبات قبیلوی و غلیظ از افراطیت دینی-مذهبی به سوسیالیزم، خواب و خیال و محال محض است و بستر ۹۸ درصد مسلمان افغانستان، هرگز پرورشگاه اندیشه و برنامه سوسیالیستی-کمونیستی نمی‌شود!

مدعیان سادات ستیزی



در شانک آفتاب

سال نخست • شماره پنجم • شنبه ۱۸ • حوت ۱۳۹۷

۹ مارس ۲۰۱۹ • قیمت: ۲۰ افغانی

۱۲



طیف پنجم و از همه خطرناکتر، آنهایی اند که مزاری را عامدانه و غرضمندانه، دشمن سیدها معرفی می‌کنند و اظهارات آن شهید در مورد چهار خاین از حرکت اسلامی که شامل سادات می‌شوند را متناظر بر کل سادات دانسته و سید انوری و سید جاوید و سید هادی و سید بلغ را نازل منزله کل سادات می‌گیرند و هم در حق سادات حفا می‌کنند و هم در حق مزاری شهید، ظلم نابخشودنی روا می‌دارند! مدعی دشمنی مزاری با سادات، در دوران مقاومت غرب کابل، از سوی سردمداران حرکت اسلامی، بعد از فتواها و بلواهای شان، منحیث آخرین راهکار در تخریش وجهه مزاری شهید در جامعه شیعه و هزاره مطرح شد و مزاری، همان زمان و طی سخنرانی در محضرعام، روشن و مستند پاسخ شان را داد. (۲)

این طیف افراد، از طرح اتهام سادات ستیزی مزاری شهید؛ مدعی مذهب ستیزی مزاری و پیروان آن شهید را نیز دنبال می‌کنند و در محافل و مجامع خصوصی شان، مزاری گرابی را عبور از مذهب عنوان داده و اذهان عامه را نسبت به مزاری و جریان وفادار به آرمانهای آن شهید، شدیداً تحریک می‌کنند و سیر اندیشه و افکار مزاری را تحریف و وجهه پاک آن بزرگمرد را تخریش می‌فرمایند. این عده افراد، در خلاء وحشتناک از وجدان انسانی و سقوط در مغاک عقده‌های گروهی و استفاده ابزاری از دین و مذهب؛ چند خاین معروف و مشخص از سادات را به جای کل سادات و مذهب نشانده و مخالفت شهید مزاری و جریان عدالتخواهی با آنان را، نشانه بی‌دینی و مذهب گریزی می‌دانند و تیشه به ریشه خود می‌زنند!

بر هیچکسی پوشیده نیست که مزاری شهید، یک روحانی و تحصیل کرده حوزه دین و مذهب بود و اعتقاد دینی-مذهبی استوارتر از هر مدعی دیگر دین و مذهب داشت. مزاری، الگوی اعلا‌ی سیاست و دیانت و ریاست و مبارزه و مقاومت و جهادش؛ امام علی (ع) بود و روش و منش زندگی زاهدانه، فقیرانه و عادلانه اش از علی نشئت میگرفت و پاکسی، پرهیزگاری، صلابت، استواری، شجاعت، شهامت، بردباری، ظلم ستیزی، تواضع، فروتنی، ساده زیستی اش را از سیره علی وام گرفته و در امانت داری و احتیاط مصرف بیت المال و بی‌اعتنایی به مال و منال و زرق و برق دنیا، سحیه امام علی (ع) را مو به مو دنبال می‌کرد. سخنرانی اش به مناسبت ولادت امام علی در کابل و گفته‌هایش در ستایش از آن بزرگوار، بسیار شنیدنی و دانستنی و بر مدعاهای کاذبانه و دروغین اصحاب تهمت و عداوت، خط بطلان کشیدنی است. (۳)

- ۱) احیای هویت سخنرانی رهبر شهید؛ ۵ جدی ۱۳۷۳ کابل
- ۲) همان
- ۳) احیای هویت سخنرانی رهبر شهید؛ ۱۰/۱۶/۱۳۷۱ کابل

شهید مزاری؛

الگوهای نوین رهبری سیاسی وتعامل با مردم



(عبدالعالمی بهرانی

مقدمه: زمینه ی شکل گیری مقاومت غرب کابل

محققان و اندیشمندان سیاسی، درگام نخست، شکل گیری جنبش های اجتماعی و تعدد آن را نشانهٔ پویایی و عبور جامعه از مرحلهٔ سنتی به مدرن شدن معرفی می کنند و معتقدند در جوامع باستانی، جنبش های اجتماعی تقریباً وجود نداشته است، در جوامع سنتی جنبش های اجتماعی نادر و کمیاب است، در جوامع شهری، تعدد و تنوع جنبش های اجتماعی نمونه و نشانه‌ای از تحول و تغییر اجتماعی است (گی روشه، ۱۳۹۱، ۱۳۳). جنبش های اجتماعی همیشه در پاسخ به یک بحران شکل می گیرند و «رابطه‌ی علت و معلولی میان بحران های اجتماعی و ظهور جنبش های مذهبی انقلابی و یا تجدید حیات طلبانه‌ی موجود است، که خواستار از بین بردن نظم رسمی موجود و ساختن جامعه‌ی نوین بر پایه‌ی برنامه‌ی ایدئولوژیک و ویژه‌ی خود هستند. ایدئولوژی این جنبش ها هم غیر قابل انعطاف و منعکس کننده‌ی پاسخ ها و عکس العمل های رهبران فره مند در قبال شرایط بحرانی است» (دکمیان، ۱۳۸۸، ۵۷).

دههٔ پایانی قرن بیستم در افغانستان نیز اوج بحران، تلاطم و دگرگونی های سیاسی است. آغازین سال های دههٔ هفتاد شمسی و نود میلادی با سقوط دولت کمونیستی، شیرازهٔ نظم و نظام سیاسی درکشور فروپاشید. دولت نوتشکیل مجاهدین، متشکل از احزاب هفتگانه در پاکستان، بدون حضور و مشارکت جامعه‌ی شیعه و هزاره، در تداوم سیاست های انحصارطلبانه‌ی گذشته، موجب پدید آمدن بحران‌های عمیق سیاسی، شکاف های جدید اجتماعی و در نهایت موجب شکل گیری مقاومت مسلحانه درکشور گردید.

برای جامعه‌ی هزاره و شیعه افغانستان این دوره یک مقطع حساس و سرنوشت ساز به شمار می‌آید. به لحاظ تاریخی، دقیقاً پس از صد سال سیاست سرکوب و سکوت و انزوای تاریخی جامعه‌ی شیعه و هزاره، از زمان عبدالرحمن خان، در فردا و فرجام انقلاب و جهاد نیز استراتژی برخی رهبران، احزاب و جریان های سیاسی، حذف هزاره ها از قاموس سیاست، دور ساختن هزاره ها از کابل و کانون قدرت و فروریزدن جامعه‌ی هزاره و شیعه در یک انزوای سیاسی و تاریخی دیگر است. در چنین شرایطی، فهم شهید مزاری از عقبه های تاریخی، علل و زمینه‌های اجتماعی حذف هزاره ها از چرخه‌ی قدرت و سیاست، او را به تلاش و تقلا واداشت و او با درایت و دوراندیشی و اتخاذ سیاست/ استراتژی مقاومت، موجب انقطاع و ایجاد گسست در تاریخ افغانستان گردید و به تعبیری «جهت تاریخ افغانستان را تغییر داد» و با روش ها و راهبردهای سیاسی، اتحاد و انسجام سیاسی، ایجاد همبستگی اجتماعی میان نیروهای متشتت و مختلف جامعه‌ی هزاره در محور مقاومت، به-زودترین فرصت غرب کابل را به کانون قدرت سیاسی هزاره ها و حزب وحدت اسلامی را به یکی از قطب های قدرت در افغانستان تبدیل کرد و در نهایت، با خلق حماسه های شکوهمند و تاریخی مقاومت غرب کابل، جریان عدالتخواهی را به یکی از پویاترین، مؤثرترین و بالنده ترین جنبش های سیاسی و اجتماعی در تاریخ معاصر افغانستان تبدیل کرد. دوری مقاومت غرب کابل به رهبری شهید مزاری، یکی از حساس ترین و درخشان ترین مقاطع حیات سیاسی مردم ما است و این دوره به لحاظ تاثیرگذاری و پیامدهای سیاسی و اجتماعی از جهات مختلف قابل تحلیل و بررسی است؛ که در این فرصت تنها به برخی از ابعاد و دستاورهای آن اشاره می شود:

۱. شهید مزاری؛ ظهور الگوی نوین «رهبری سیاسی» در جامعه‌ی هزاره

پژوهشگران مسایل اجتماعی، دهه‌ی ۱۹۹۰ را به دلایل مختلف، دوری استثنایی در مناسبات سیاسی جامعه‌ی هزاره قلمداد می کنند و معتقدند که سه عامل عمده باعث تحول سریع جامعه‌ی هزاره در طی نیمه‌ی اول ۱۹۹۰ شده است: تحول نخست، پیدایش همبستگی بین هزاره-های شهری و روستایی است؛ تحول دوم، خروج جامعه‌ی شیعه و هزاره از انزوای سیاسی و اقتصادی توأم با برقراری تماس و مناسبات با کشورهای همسایه و دیگر طرفداران خود در خارج است؛ تحول سوم و مهمتر از همه برخورداری جامعه هزاره برای نخستین بار از سه عامل عمده است: ۱) شرایط مناسب اجتماعی؛ ۲) رهبری مستحکم؛ ۳) سازمان سیاسی (موسوی، ۱۳۸۷: ۲۴۹) و در ایجاد هر سه عامل، به ویژه پدیده‌ی رهبری در جامعه‌ی هزاره نقش شهید مزاری، غیر قابل کتمان و تردید است. «رهبری سیاسی به شکل پیشرفته اش پدیده‌ی بسیار جدیدی در جامعه‌ی هزاره است... تنها در اوایل دهه‌ی ۱۹۹۰ بود که رهبری سیاسی هزاره نشان و حضور ملی خود را با گرد هم آمدن تحت رهبری (شهید) عبدالعلی مزاری به نمایش گذاشت. حزب وحدت تحت رهبری وی به صورت

یک رهبر متعهد، مردمی و ماندگار تبدیل کرده است. امروز با گذشت دو دهه و نیم از شهادت رهبر شهید، بیشتر از همه نسل جوانی که شهید مزاری را در زمان حیات و حضورش درک نکردند، دل داده و شیفته و شیدای مزاری گردیده-اند و این ها با شکوه ترین صحنه ها و حماسه‌ها را با نام مزاری در داخل و خارج کشور رقم می زنند.

۳. شهید مزاری و خلق «شعور سیاسی» جدید در افغانستان

در فرجام و فردای پیروزی جهاد ملت مسلمان افغانستان، اغلب رهبران سیاسی و فرماندهان جهادی، کسب قدرت، اشغال کرسی‌های حکومت و تقسیم اموال و امتیازات دولت را تنها مزد جهاد و انقلاب و آن هم منحصر به قوم و قبیله و جریان سیاسی مرتبط خویش می پنداشتند. در این میان، رهبر شهید استاد مزاری(ره) با بینش سیاسی حامل پیام بس عمیق تری برای جهاد، انقلاب و خون شهیدا بود. در اندیشه ی سیاسی رهبر شهید جهاد و پیکار مسلحانه، تنها آغاز یک مرحله از مبارزه علیه اشغال گران بیرونی و وظیفه‌ی دینی بود که انجام شد؛ اما پیروزی نهایی در اندیشه‌ی شهید مزاری، مقاومت و مبارزه در برابر دیو سرکش ستم، شکستن حلقه های استبداد داخلی و مهار انحصارطلبی بود و شهید مزاری، تنها کسی بود که با فهم درست، جهت‌گیری‌های سیاسی و شکل‌گیری پدیده‌ی نوین از انحصارطلبی را تشخیص داد و در برابر آن قاطعانه ایستاد و درست گفته شده است که «شهید مزاری از جمله سیاستمداران وطن ماست که جهت حرکت تاریخ را تغییر داد.» (اشرف غنی، ۱۳۹۲) و شهید مزاری، دوری جهاد مسلحانه را یک فرصت تاریخی برای تعیین سرنوشت و تغییر وضعیت نکت‌بار گذشته برای ملیت‌های محروم افغانستان و جامعه‌ی شیعه و هزاره می‌دانست و همواره فریاد می‌کشید «شما این را در خاطر داشته باشید که تاریخ بعد از محرومیت‌های زیاد، بعد از رنج‌های زیاد، یک‌بار شناسن برای مردم داده می‌شود که سرنوشت خود را خودشان تعیین کنند، این شناسن الان برای شما داده شده است» (مزاری، ۱۳۷۴: ۲۱۵) و بیهمن‌ا بود از این که این فرصت تاریخی بر اثر غفلت یا خیانت از دست برود و همواره تأکید می‌کرد که: «هوشیار باشید، بیدار باشید تاریخ افغانستان تکرار می‌شود! جلو این مسأله را بگیرید! اگر لحظه‌ای غفلت کنیم باز سه صدسال به اسارت و نابودی قرار می‌گیریم ... اگر بی تفاوت باشیم، اتحاد خود را حفظ نکنیم، می‌توانند ما را ۳۰۰ سال دیگر باز حذف کنند، آن وقت برای جوالی گری باشیم».(پیشین: ۲۲).

۴. شهید مزاری و عمومی سازی جریان و تفکر «عدالت-خواهی»

یکی از دستاوردهای مهم مقاومت غرب کابل، عمومی سازی منطق مقاومت عدالت خواهانه و تبدیل آن به یک جریان ملی و تفکر مردمی توسط رهبر شهید است. رهبر شهید عناصر و مؤلفه های تفکر عدالت-خواهی را برای عموم مردم تفهیم و مصادیق آن را به خواست همگانی تبدیل کرد و امروز همگان معترند که بسیاری از مفاهیم سیاسی و اساسی مانند «حق تعیین سرنوشت»، «نظام سیاسی عادلانه»، «مشارکت سیاسی»، «انتخابات عادلانه»، «حقوق اقوام و ملیت ها»، «دولت با پایه های وسیع»، «مشارکت در تصمیم گیری»، «اصلاح ساختار اداری»، «تعدیل واحدهای اداری»، «حقوق زنان» و از جمله «عدالت اجتماعی» را شهید مزاری وارد گفتمان سیاسی و تبدیل به مطالبات اساسی مردم افغانستان نمود.

شهید مزاری(ره) ظاهری ساده و بی آلایش داشت، سخنانش نیز بی تکلف و بدون پیچیدگی و برای عالم و عامی قابل فهم بود؛ در عین حال دارای اندیشه ی سیاسی ژرف، تفکر عمیق و استراتژی بود. امروز با مطالعه‌ی آثاری که از رهبر شهید به جا مانده است، در می یابیم که هر جمله رهبر شهید و هر تکه ای از کلامش آموزه ای سیاسی، درسی برای مردم و راهکار برای مضلات و چالش های سیاسی افغانستان است. شهید مزاری در مدت سه سال مقاومت غرب کابل، درد سه صد سال گذشته را بیان و تاریخ چند قرن ستم و استبداد را بازخوانی کرده است؛ هیچ رهبر سیاسی در افغانستان مانند شهید مزاری، برای چالش-های مختلف افغانستان امروز راهکار و راه حل ارائه نداده است.

۵. شهید مزاری و خلق «روحیه‌ی خودباوری»

هدف اساسی مقاومت غرب کابل بازسازی سیمای تخریب شد‌ی هویت هزاره ها و شیعیان در افکار و انظار عمومی بود. بر ای تحقق این هدف، مردمی که سال ها تحقیر شده و از نظر روانی آسیب دیده‌اند، بییش و پیش از هر امری دیگری ضروری بود به آیین مردم آگاهی سیاسی، منزلت اجتماعی و «روحیه خودباوری» در وجود آنان را تزریق کرد. بر این اساس، یکی دیگر از استراتژی ها و راهبردهای سیاسی رهبر شهید، بها دادن به مردم، تکریم مردم، تجلیل از نقش و حضور آنان در صحنه های سیاسی و نظامی بود و در هر فرصتی به مردم روحیه می-داد و جامعه‌ی هزاره را در افغانستان به عنوان «الگو» و مردم خود را «نمونه» ی از نظم و انضباط و شعور سیاسی معرفی می نمود: «شما مردم یکبار دیگر شعور سیاسی خود را ثابت کردید. این احساس اسلامی، این نظم و انضباط، افتخار شماست. شما در افغانستان نمونه هستید» (مزاری، پیشین:۸)؛ «با این بیداری که به شما می بینم امیدوارم که در آینده هیچ کسی نتواند سر شما معامله کند و حق شما را ضایع نماید. جلو همچو نفر را هم ان شاءالله با بازوان پرتوان شما می گیرم» (پیشین:۶۳).

رهبر شهید با اطمنانی که به سیاست ها، منطق و موضعگیری های خود و با اعتمادب که به مردم داشت، مسایل و مباحثی را با مردم در میان می گذاشت، که به زعم خیلی از سیاست مداران، جزء اسرار و مسایل اطلاعاتی حزب محسوب می شد. اما رهبر شهید می‌کوشید مردم را در روشنی مسایل سیاسی و نظامی، جبهه و جنگ، معامله ها و خیانت ها قرار دهد تا مردم در پرتو آگاهی و شعور سیاسی خویش تصمیم های مقتضی را اتخاذ نمایند. رهبر شهید مردم را دارای هوش سیاسی برتر از مسئولین می دانست: «برخلاف باور دیگران که معتقدند مردم ما عقب مانده اند و از نگاه سیاسی پایین است و از نگاه فرهنگی، من این باور را ندارم. من می‌گویم بحمدالله مردم ما در چهارده سال انقلاب از نگاه هوش سیاسی و مسائل اجتماعی بسیار بالا رفته حتی از مسئولین جلوتر رفته است» (مزاری، پیشین: ۷۵).

رهبر شهید، هیچگاه توده های مردم را در جهل و بی خبری نگه نمی-داشت. یا آن که در روزگار مقاومت غرب کابل



حزب وحدت از لحاظ برخورداری از ابزارهای اطلاع رسانی محدود بود، اما رهبر شهید از طریق خبرنگارمه، بولتن های خبری، ارسسال پیام های کتبی در داخل و در خارج و حضور و سخنرانی در محافل عمومی، مردم را در جریان آخرین تحولات جبهه و جنگ، صلح و سازش، معاملات و معادلات سیاسی کشور قرار می داد. مردم نیز با یک فراخوان از سوی رهبر شهید، باشکوه‌ترین محافل و گردهمایی ها را، آن هم در سایه ی جنگ و در زیر شلیک توب و تفنگ، ترتیب می دادند و در واقع، همین حضور آگاهانه و حماسی مردم بود که تمامی توطئه های دشمنان را نقش برآب می ساخت. حضوریی که از آن زمان تاکنون، مخالفان رهبر شهید را در انزوای سیاسی قرار داده و معاندان رهبر شهید را هنوز پشت دروازه های غرب کابل و دشت برچی نگه داشته است و امروز نیز هر چهره‌ی سیاسی که بخواهد در مجامع عمومی غرب کابل حضور یابد از زیر پرچم شهید مزاری بگذرد و با نام و یاد و گرمای داشت مزاری سخن بگوید.

نتیجه

سه سال مقاومت غرب کابل به رهبری شهید مزاری(ره)، از حساس ترین و درخشان ترین مقاطع تاریخ حیات سیاسی جامعه‌ی شیعه و هزاره محسوب می گردد. این دوره به لحاظ زمانی کوتاه اما پر بار و پر از دستاورهای مهم سیاسی و اجتماعی است. دوره‌ای که پس از صدسال سکوت و انزوای سیاسی، دگرگونی عمیق سیاسی و به عبارتی راستر نوزایی سیاسی را به ارمغان آورد.

از مهم ترین تحولات سیاسی این مقطع از تاریخ، ظهور پدیده‌ی رهبری سیاسی و ایجاد تغییر در مناسبات اجتماعی و شکل گیری الگوهای جدیدی از روابط متقابل میان مردم و رهبری سیاسی در درون جامعه‌ی شیعه و هزاره است.

شهید مزاری بسا راهبردهای سیاسی اتحاد و انسجام اجتماعی، خلق شعور سیاسی، اعتماد و خودباوری سیاسی، عمومی ساختن تفکر عدالتخواهی و اهمیت دادن به نقش و حضور مردم در صحنه های سیاسی، حماسه های شکوهمند، بی بدیل و ماندگاری را در تاریخ معاصر افغانستان خلق کرد. در این مقطع، شهید مزاری بر اساس فهم و دریافت یک فرصت تاریخی، با اتخاذ منطق مبارزه و مقاومت و دفاع از حق و عدالت، یک انقطاع و گسستی را در تاریخ پیش و پس از انقلاب پدید آورد و مانع تداوم ستم، استبداد و شکل گیری گونه های جدیدی از انحصارطلبی گردید و با رهبری مؤثر و مقتدر و خلق حماسه-های ماندگار، به یک رهبر عدالتخواه، مردمی و تاثیرگذار در تاریخ افغانستان تبدیل گردید.

امروز همانگونه که شهید مزاری به مردمی‌ترین رهبر سیاسی تبدیل گردیده است، جنبش عدالتخواهی را که رهبر شهید بنیان نهاد به عنوان پویاترین، مردمی ترین و مؤثرترین جنبش های اجتماعی در افغانستان معاصر شناخته می شود و این جنبش، ارزشمندترین میراث سیاسی رهبر شهید برای مردم، به ویژه نسل جوانی محسوب می شود که در زمان حیات و حضور مزاری، او را درک نکردند، اما امروز شیفته و شیدای مزاری و گرویده ارمان های سیاسی و منطق انسانی مزاری هستند.

منابع:

- اشرف غنی(۱۳۹۳)، «بیانیهٔ رئیس جمهور اسلامی افغانستان، به مناسبت بیستمین سالروز شهادت رهبر شهید».
- اشرف غنی (۱۳۹۶)، «متن پیام رییس جمهور به مناسبت بیست و سومین سالیاد شهید وحدت ملی استاد عبدالعلی مزاری(ره)».
- دکمیحیان، هرایر(۱۳۸۸)، جنبش های اسلامی معاصر در جهان عرب، ترجمهٔ دکتر حمید احمدی، انتشارات کیهان، چاپ پنجم.
- عظیمی، محمدنبی(۱۳۷۷)، اردو و سیاست، مرکز نشراتی میوند، پشاور پاکستان.
- گی روشه (۱۳۷۹)، تغییرات اجتماعی، ترجمهٔ دکتر منصور وثوقی، نی، تهران، چاپ دهم.
- مزاری، عبدالعلی(۱۳۷۴)، احیای هویت(مجموعه سخنرانی های رهبر شهید)، مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان نشر سراج، قم.
- مزاری، عبدالعلی(۱۳۹۳)، منشور برادری(مجموعه سخنرانی‌ها، مصاحبه ها، پیام ها و ملاقات های رهبر شهید استاد عبدالعلی مزاری)، مرکز فرهنگی سراج، نشر فرهنگ هزاره، کویت پاکستان.
- موسوی، سعید عسکر(۱۳۸۷)، هزاره های افغانستان، ترجمهٔ اسدالله شفايي، اشک یاس، چاپ دوم.



سال نخست • شماره پنجم • شنبه ۱۸ حوت ۱۳۹۷
۹ مارس ۲۰۱۹ • قیمت: ۲۰ افغانی

۱۵



علی جوادی

دیری است که صلح در اندیشه‌ی انسان این سرزمین، به سان رویایی که از تعبیر شدن سر باز می‌زند، جلوه‌گر شده است. انسان افغانستانی، سال‌ها است که به شنیدن صدای فیر و انفجار در فضاها‌ی شهری عادت کرده و دنبال کردن اخبار تلفات جبهه‌های جنگ و بازگشت هر روزی سربازان در تابوت‌های پیچیده در بیرق سه رنگ، آن قدر تکراری شده که گویی، جزئی از روال عادی و طبیعی زندگی است. در این وانفسای جنگ، اندک دریچه‌هایی که به روی صلح باز می‌شود، بسیاری را دل خوش می‌دارد که چه بسا پایان زمستان جنگ در حال رقم خوردن است. یا این وجود یک پرسش همچنان خودنمایی کرده و کارآمدی و اثربخشی تمامی رویکردهای صلح را با چالش جدی مواجه می‌سازد؛ پرسشی که به نظر می‌رسد در هیچ یک از این رویکردها با پرداختی جدی مواجه نشده است. فرآیندهایی که تا کنون برای ایجاد صلح در دستور کار طرف‌های مختلف قرار گرفته، جملگی از پاسخ دادن به این سوال تحاشی داشته‌اند که چه چیزی، عامل وقوع جنگ و منازعه در این کشور بوده و کدام عامل و یا عوامل، دستیابی به صلح را تا این اندازه دشوار ساخته است. مساله‌ای که نوشتار حاضر، در نگاهی مبتنی بر مدار ایجاز، به پاسخ‌گویی آن پرداخته، یافتن توضیحی در جواب همین دست سولات با الهام از دیدگاه‌ها و اندیشه‌های شهید وحدت ملی، استاد عبدالعلی مزاری است.

ضرورت توافق مفهومی

نقش توافق مفهومی و تعیین کننده بودن برداشتهایی که از یک مفهوم وجود دارد در تمامی

صلح در اندیشه‌ی شهید مزاری

در کنار این رویکرد سلبی به مفهوم صلح، شاهد ظهور رویکرد دیگری نیز هستیم که در آن تلاش می‌شود تا بازشناسی مفهوم صلح به گونه‌ای ایجابی محقق شود. به عنوان مثال، تعریفی که سازمان ملل متحد از صلح ارائه می‌دهد، می‌تواند نمونه‌ی خوبی از این رویکرد تلقی شود. در این تعریف، صلح یعنی: «نهاد یک نظم سیاسی مبتنی بر عدالت» (بیگ زاده، ۱۳۸۹: ۵۱۶). در تعریف دیگری نیز گفته شده «مقصود از صلح وضعیتی است که در آن همه‌ی افراد، گروه‌ها و ملت‌ها با حفظ کرامت انسانی خود از زندگی همراه با عدالت، امنیت، مدارا و همکاری به عنوان یک حق برخوردارند؛ و در تعیین سرنوشت خویش و در راستای حفظ این وضعیت در جهان فعالانه مشارکت می‌کنند» (حقیقت، ۱۳۹۵: ۳).

صلح در این جا صرفاً به معنای رفع خشونت و منازعه نیست، بلکه اولاً: حقی انسانی است به این معنا که کرامت انسانی، به وی حق زیستن در جهانی فارغ از خشونت و عاری از تهدید را می‌دهد. ثانیاً: عادلانه و ارادی است و ثالثاً: انسان به عنوان موجودی دارای ظرفیت‌های عقلانی، این استعداد و توانمندی را دارد تا روابطی که با دیگر انسان‌ها برقرار می‌سازد را بر بنیادی استوار سازد که در آن، همکاری و همراهی جایگزین خشونت، حذف و سرکوب گردد (همان: ۴). چنان که از سیاق بحث‌های صورت گرفته نیز قابل استنباط است، رویکرد اثباتی در مطالعات صلح رویکرد متاخرتری هست و امروزه از سوی مجامع علمی با اقبال بیشتری مواجه است.

صلح منفی و مثبت در دیدگاه شهید مزاری

گونه‌شناسی مفاهیم سیاسی بر اساس تقسیم آن‌ها به «مثبت» و «منفی» نخستین بار توسط آیزایا برلین مطرح شد. وی این گونه‌شناسی را در مورد مفهوم آزادی مطرح کرده و بر اساس آن، دو گونه از آزادی را به تصویر کشید. نخست آزادی منفی که صرفاً اشاره به رفع «موانع» موجود بر سر راه آزادی دارد. آزادی مثبت اما علاوه بر فقدان موانع، به شرایط و زیرساخت‌هایی که امکان اعمال آزادی را مهیا و فراهم می‌سازد، نظر دارد. شبیه این گونه‌شناسی مبتنی بر سلب و ایجاب در مورد مفهوم «امنیت» هم مورد تطبیق قرار گرفته است.

همین گونه‌شناسی را در مورد مفهوم صلح نیز می‌توان مطرح کرد. بر این اساس صلح منفی به نوعی از صلح گفته می‌شود که در آن، موانع خارجی تحقق صلح مرتفع شده باشد و ما شاهد بروز درگیری، نزاع، جنگ و خشونت نباشیم. به عنوان مثال تعریف صلح به «فقدان جنگ گسترده و خشونت عریان و آشکار» (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۳: ۲۹۳) نوعی تعریف منفی از صلح است. در واقع در صلح منفی، اگر چه که خشونت و منازعه به دلیل وجود موانع، بروز آشکاری در سطح روابط اجتماعی ندارد، لکن این امکان وجود دارد که در لایه‌های زیرین و بنیادی‌تر مناسبات اجتماعی، هنوز هم عواملی که مانع نزدیک شدن طرفین منازعه به یکدیگر و برقراری روابط سازنده و همگرایانه میان آن‌ها می‌شود، وجود داشته باشد. صلحی که پیش از آغاز جنگ‌های مسلحانه‌ی داخلی در افغانستان وجود داشته نیز در واقع، از همین نوع صلح بوده است. به این ترتیب اگر چه ما در دوره‌هایی همچون دوره‌ی سلطنت نادرشاه و ظاهرشاه، شاهد وقوع درگیری‌های مسلحانه نبوده‌ایم، اما در عین حال، مناسبات اجتماعی مبتنی بر سرکوب و نابرابری همچنان موجود بوده‌اند. بر اساس همین مناسبات مبتنی بر سرکوب است که هزاره‌ها از ورود به مناصب مهم ملکی و نظامی منع می‌شوند. این صلح به تعبیر شهید مزاری، بر نظم ستم‌گرانه‌ی مبتنی بود که هزاره صرفاً در آن جوالی یا سقا باشد و هیچ دایه‌ای در خصوص حقوق شهروندی خود نداشته باشد. (دولت‌آبادی، ۱۳۸۵: ۲۹۱) شهید مزاری با اشاره به همین مناسبات مبتنی بر ستم می‌گوید: «تعهد بود بر این که ما را نگذارند به مکتب‌ها، ما را نگذارند به کار کردن و تجارت‌ها، آن چه در این جامعه امتیاز به حساب می‌رفت ما محروم بودیم، در زمان شاه محمود خان رسماً مکتوب می‌نویسد به وزارت فرهنگ که بچه‌های هزاره و شیعه را در مکتب عربی پوهنتون و مکتب‌های ارزش‌دار نگیرید ... شما غیر از این که جوالی‌گری بکنید، بار پشت بکنید، در این مملکت دیگر ارزش نداشتید». (مزاری، ۱۳۷۳: ۲۱۵) در ادبیات سیاسی، از چنین صلحی به «صلح سرد» نیز تعبیر می‌شود، صلحی که در آن در عین فقدان منازعه، ارتباطی مبتنی بر تفاهم وجود ندارد (رفیعی، ۱۳۸۸: ۱۵). بسیاری از کسانی که امروز نیز دایه‌ی صلح را با لحنی آتشین مطرح کرده و از خسته بودن مردم از جنگ می‌گویند، در واقع صرفاً چنین صلحی را می‌خواهند. صلحی که در آن دستاوردهای چندین ساله‌ی افغانستان در مسیر انسانی کردن و دموکراتیزه‌سازی مناسبات سیاسی و روابط و ساختارهای اجتماعی و نهادینه‌سازی ارزش‌های حقوق بشری ناپدید گرفته می‌شود و قانون اساسی، ثمره‌ی خون شهدای بسیار از فرزندان این آب و خاک است، ناپدید گرفته شود، در واقع صلح نیست.

در چنین صلحی خشونت و منازعه صرفاً با ایجاد موانع، محدود می‌شود، لکن زمینه‌هایی که به تولید آن می‌پردازند، مرتفع نمی‌گردد و پتانسیل‌های تخصص‌زاد، همچنان موجود است. در مفهوم سلبی صلح زمینه‌هایی که منجر به تولید خشونت می‌شوند چندان مورد اعتنا قرار نمی‌گیرند، بلکه این ظهور و بروز خارجی و بالفعل خشونت است که مورد توجه قرار می‌گیرد و تلاش می‌شود تا با ایجاد موانعی، این بروز و ظهور صورت نگیرد و یا تحت کنترل باشد. از دیدگاه طرفداران این نوع برداشتها از صلح، بروز منازعات آشکار که منجر به وقوع جنگ‌های تمام عیار می‌شوند، باید در اولویت هر نوع برنامه‌ای برای صلح باشد. این برداشتها را برداشتهای حداقلی به صلح نیز می‌توان نامید؛ رویکردی که در آن امحای جنگ لازمه‌ی اصلی برقراری عدالت اجتماعی محسوب می‌شود (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۳: ۲۹۳).

تلقی منفی از صلح با انتقادهایی مواجه شده که زمینه را برای ظهور رویکرد مثبت نسبت به مفهوم صلح آماده ساخته است. این انتقادات گاه با زبان طعنه بیان می‌شد. از جمله تعبیر پارادوکسیکال «صلح مسلح» برای اشاره به این نوع برداشت از صلح مورد استفاده قرار گرفت (علی‌بابایی، ۱۳۶۹: ۵۹۷). با توجه به معنای ارائه شده از صلح منفی، صلح مثبت صرفاً رفع خشونت در سطوح ظاهری اجتماع را دنبال نمی‌کند. صلح مثبت، جنگ و خشونت را در بافت گسترده‌تر فرآیندهای اجتماعی-اقتصادی قرار می‌دهد و آن را محدود به فرآیندهای سیاسی صرف نمی‌کند. خشونت سیاسی تنها تجلی و نمود شکاف‌ها و نابرابری‌های عمیق‌تر اجتماعی و اقتصادی است. بنابراین برای برقراری صلح، علاوه بر کنترل منازعات آشکار باید از تبدیل منازعات نهان به آشکار و خشونت ساختاری نیز جلوگیری کرد. خشونت ساختاری نوعی رابطه اجتماعی است که در آن یک طرف قادر است سلطه و سطره خود را به طور کامل اعمال کند. در حالی‌که طرف دیگر از هر گونه خودیابی و خودسازی ناتوان و محروم است. محرومیت، قحطی، سرکوب، گرسنگی، نابرابری نژادی، نمونه‌هایی از خشونت ساختاری هستند که در ساختارهای اجتماعی-اقتصادی نهادینه شده‌اند. حداکثرگرایان، برخلاف حداقل‌گرایان، معتقدند که صلح، به معنای عدالت اجتماعی، بر امحای جنگ اولویت دارد. زیرا در صورت تحقق صلح، دیگر توسل به زور و جنگ ضرورتی نخواهد داشت (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۳: ۲۹۳).

رویکرد شهید مزاری به صلح را بیشتر می‌توان در قالب همین نگاه حداکثری به صلح مورد رده‌بندی قرار داد. شهید مزاری با اشاره به جنگ‌های غرب کابل، آن‌ها را حاصل خشونت ساختار مبتنی بر انحصار و امتیاز و مکانیسم طرد و حذف بر شمرده و می‌گوید: «شما آن قدر امین بودید که برای تمام صاحب منصب‌ها خدمتکار باشید، در کنار خانمش، هیچ هراس نداشت که شما خیانت می‌کنید، ولی شما این قدر امین نبودید در این مملکت که از شما یک کاتب مقرر بکند» (مزاری، ۱۳۷۳: ۲۱۶). تنها راهکار برای رسیدن به صلحی پایدار، رفع عوامل بنیادین تولید خشونت و پی‌ریزی نظامی عادلانه برای تمامی شهروندان این سرزمین است. شهید مزاری بر اساس نیل به چنین هدفی، به موجه‌سازی و اعطای مشروعیت به مقاومت غرب کابل پرداخته و می‌گوید: «روش حزب وحدت این است که با کسی جنگ نداریم، برای همه احزاب و ملیت‌ها احترام قائلیم و برای همه حق مساوی طبق نفوس‌شان می‌خواهیم و بر همین اساس برای مردم خود حق می‌خواهیم. راه حل برای افغانستان تفاهم است نه حذف یکدیگر» (مزاری، ۱۳۷۳: ۲۱۲). صلح نمی‌تواند با نادیده گرفتن حقوق انسانی شهروندان به دست آید و چنین صلحی، حتی اگر در خاموش کردن شراره‌های منازعه، برای چند روزی، کامیاب و پیروز باشد، هراس برخاستن شعله‌های تازه‌تر و چه بسا سوزنده‌تر از میان خاکستر آن همواره وجود دارد.

منابع:

۱. بیگ زاده، ابراهیم، حقوق سازمان‌های بین المللی، تهران، انتشارات مجد، ۱۳۸۹.
۲. جعفری لنگرودی، جعفر، ميسوط در ترمینولوژی حقوق، تهران، نشر گنج دانش، ۱۳۸۸.
۳. حقیقت، سید صادق، صلح جهانی (مقایسه‌ای بین مبنای کانتی و دیدگاهی اسلامی)، در: حقوق بشر، ۱۳۹۵، دوره‌ی یازدهم شماره ۱.
۴. دولت‌آبادی، بصیر احمد، هزاره‌ها از قتل عام تا احیای هویت، بی‌جا، بی‌نا، ۱۳۸۵.
۵. دهقانی فیروز آبادی، سید جلال، الزامات ائتلاف برای صلح، در: سیاست خارجی، ۱۳۸۳، شماره‌ی ۷۱.
۶. رفیعی، عبدالله، صلح مسلح، تهران، انتشارات امیر محمد، ۱۳۸۸.
۷. طلوعی، محمود، فرهنگ جامع علوم سیاسی، تهران، نشر علم، ۱۳۷۲.
۸. علی بابایی، غلامرضا، فرهنگ علوم سیاسی، تهران، انتشارات ویس، ۱۳۶۹.
۹. مزاری، عبدالعلی، احیای هویت (مجموعه سخنرانی‌های رهبر شهید)، کابل: انتشارات سراج، چاپ اول، سال ۱۳۷۳.

